

بسم الله الرحمن الرحيم

نمی‌دانم، چگونه می‌توان از **علی** سخن گفت که شایسته حق او باشد. **علی** بزرگ است؛ ولی چه کسی جرأت دارد که از بزرگی او نیز سخن بگوید؟ **علی** از هر چه بگوییم و بنویسیم باز هم بزرگتر است. او در فهم و وهم ما نمی‌گنجد. چه بهتر که عاشقان راه **علی** و شیفتگان و مشتاقان راستین او، شهدا- که رنگی از او دارند و رایحه‌ای از عطر و شمیم ولایت او بو کرده‌اند- از **علی** بگویند که قطعاً سخنانشان صافتر و به بزرگی **علی** نزدیکتر است.

شهید دکتر **مصطفی چمران**، عارفانه به **علی** عشق می‌ورزید و همیشه او را در بی‌نهایت می‌جست، **علی** را در اوج کمال انسانی می‌دید که در معراج در پیشگاه الهی ایستاده است و خود را آن قدر پائین، که شرم می‌کرد از **علی** سخن بگوید و این را جسارتی در پیشگاه **علی** می‌دانست. همه مظاهر زیبایی کمال **علی** را تجلی صفات خدایی می‌دانست که به بی‌نهایت متصل است. فریفته علم او، حلم او، زهد و تقوای او، ایمان و اعتقاد او، شجاعت او، عدالت بی‌نظیر او، قضاوت او، قدرت بیان او، نیزه‌هوشی و زکاوت او، عطوفت و مهربانی او، خلوص و عرفان او، عشق سوزان او و بالاخره تنهایی تنهایی او بود و همه این فضایل را در **علی**، نمونه و الگو و اسوه‌ی خود می‌دید و می‌گفت که باید سعی کنیم به سوی این اقیانوس بی‌کران فضایل و کمال بشتابیم، گرچه نمی‌توانیم به آن دست یابیم؛ ولی اگر در این مسیر طیّ طریق کنیم خود نعمت و پیروزی بزرگی است.

در این مجموعه که از چند دست‌نگاشته شهید دکتر مصطفی چمران درباره علی(ع) یا راز و نیاز با علی و سه سخنرانی تشکیل یافته است، سعی شده است در حد اختصار از نگاهی دیگر به علی(ع) نگرینسته شود، و آن نگاه شهیدی از عاشقان دل‌سوخته‌علی است که همه عمر نام علی و یاد علی، روحیه‌بخش دردها و رنج‌ها و غم‌ها و تنهایی او بود و همه اینها را به درد و رنج و غم و تنهایی علی گره می‌زد و بی‌پروا به مصاف گرداب‌های مهیب خطر می‌رفت تا شاید عشق و محبت به ذات ازلی را- که از علی اموخته بود- او را به وصال معشوق و لقاء حق برساند. او در معراج محبوبیت با شهادت خود به سوی معبود پر کشید و سینه پرورد و عشق سوزان و قلب مجروح خود را تقدیم حق کرد.

بدان امید که راه علی و نام علی و یاد علی چون چراغی فروزان، راه هدایت و انسانیت را به همه ما بنمایاند.

مهدی چمران
۷۹/۱۱/۲۱

اگر پرستش غیر از خدا مجاز بود، علی را می‌پرستیدم.
به خود اجازه نمی‌دهم که برای شناخت علی کلمه‌ای بر زبان برانم
و با قدرت عقل شخصیت او و زندگی پرماجرایش را تجزیه و تحلیل کنم.
شناخت علی فقط به قدرت عشق میسر است و فقط عشق اجازه
دارد به حریم علی نزدیک شود.

من هم فقط به قلب سوخته‌ی خود اجازه می‌دهم که از علی سخن
بگویم و فقط به حرمت عشق جرأت می‌کنم به علی نزدیک شوک. اگر
شعله‌ی عشق او در دلم زبانه نمی‌کشید، ابدأ به ساحتش جسارت نمی‌کردم
و نامش به زبان نمی‌راندم.

ولی چه کنم که سرتاپای وجودم در آتش عشق او می‌سوزد. هر
وقت که نام او بر زبان می‌رانم یا یاد او بر دلم می‌افتد، به خود می‌لرزم،
اشک از چشمانم فرو می‌چکد، آتش دردناک و لذت‌بخشی وجودم را فرا

می‌گیرد، در او محو می‌شوم، عاشقانه با او راز و نیاز می‌کنم، و روح
آشفته‌وار علی‌علی می‌گوید...

آخر چگونه می‌توان خدای بزرگ را پرستید و به علی عاشق نشد؟
چگونه ممکن است به خدا که کمال مطلق است چشم دوخت ولی کمال
متعالی علی را ندیده گرفت؟ عشق به علی جزوی از پرستش خداست.

قلبی حساس دارم که نوازش نسیم حیات آن را می‌لرزاند، زیبایی
غروب و طلوع آفتاب دیوانه‌اش می‌کند، آسمان بلند پرستاره مستش
می‌نماید. مرغ‌های هوا و ماهی‌های دریا جذبش می‌کند، کوه‌های بلند، افق
بی‌پایان و اقیانوس بی‌کران به ابدیتش می‌برد.

این احساس مرموز قلبی، مسحور عظمت و زیبایی عالم خلقت
می‌شود و مرا در مقابل خالق آن وادار به سجده می‌کند... همان احساس
نیز تار و پود قلبم را به عشق علی به لرزه می‌اندازد و مرا این چنین
شیفته و شیدای او می‌کند.

عجب دارم اگر کسانی قلب داشته باشند و زیبایی و عشق و
انسانیت در آنها اثر کند، ولی در مقابل آن همه لطف و کمال و عشق و
انسانیت علی شیفته نگردند... مگر ممکن است این همه لطف و عشق را
فقط پدیده‌ای مادی دانست؟ آن احساس مرموز قلبی را که در وجود
انسان‌ها موج می‌زند. چگونه می‌توان با فرمول‌های خشک و بی‌روح
مادی توجیه کرد؟ روح علی در قالب ماده نمی‌گنجد و آن همه عشق و
کمال نمی‌تواند از ماده‌ی سرد و بی‌جان بترآود.

هر که را دیده‌ام، علی را دوست می‌دارد و در مقابل عظمت و
انسانیت او تعظیم می‌کند. چرا این‌قدر علی‌علی می‌گوئیم و دنبال او
می‌رویم؟ چرا این‌قدر شیفته علی هستیم؟ چرا این‌قدر در عشق او
می‌سوزیم؟ زیرا همه‌ی ما می‌خواهیم مثل علی باشیم، دوست داریم در
عشق و کمال به درجه‌ی او برسیم، خوش داریم در شجاعت، در صبر،
در علم و تقوا، در سخنوری، در همه‌ی فضایل اخلاقی مثل او باشیم؛ ولی
می‌دانیم که حد‌علی مافوق طاقت بشری است و برای ما به هیچ‌وجه میسر
نیست که به حد‌علی برسیم. لذا علی تبلور آرزوهای انسان‌هاست که لااقل
به صورت آرزو، عطش درونی و قلبی ما را تسکین می‌بخشد.

ما هزار گناه می‌کنیم و از کمال بی‌نهایت بدوریم، ولی هنگامی که
تموج روح ما بر شهوات و خواسته‌های مادی مسلط می‌گردد، یکبار به
سراغ علی می‌رویم و تمام احساسات قلبی و آرزوهای برآورده نشده خود
را در او مجسم می‌کنیم و با ذکر علی‌علی عشق خود را به کمال و حق و

خواستهي خود را براي مبارزه با جهل و فساد بيان مي‌كنيم. علي مظهر
كمال و فداكاري و عشق و تمام ارزش‌هاي عالي انسان است و با ذكر نام
او به خدا نزديك مي‌شويم و از گناهان استغفار مي‌كنيم و به سوي كمال
رهيبار مي‌شويم.

در پهنه‌ی زمان و مکان اگر بخواهم بگردم، کسی را بیابم که رابطه‌ی من و او عشق باشد، نه فقط الان، نه فقط در یک نقطه، در همه‌جا و همه‌وقت... فقط علی را می‌یابم که این‌چنین به او عشق بورزم و رابطه‌ی من و او بر پایه‌ی عشق پاک باشد.

عشقی از تاروپود وجودم، از اعماق روحم، از معراجم، از مرگم، از حیاتم، برای علو روحم، برای طیران به آسمان‌ها، به علی پناه می‌برم. هنگام تنهایی، درد، غم و شکست و مظلومیت به علی نزدیک می‌شوم و تشقی می‌کنم. انیس شب‌های تار من هنگام مناجات، همراه من در کوچه‌های پر پیچ و خم و تاریخ، مددکار من در نبردهای مرگ و حیات، آرزوگاه عالی‌ترین تجلیات روح من، برای **خلیفه‌الله علی‌الارض** شدن.

انیس تنهایی من، غمخوار من هنگامی که کوهی از غم مرا می‌شمرد، تسلی‌بخش قلب مجروح هنگامی که در آتش درد می‌سوزم، در طوفان‌های حوادث، در گرداب‌های خطر و نابودی، هنگامی که کشتی شکسته‌ی وجودم بر تخته سنگ‌های کینه و نفرت برخورد می‌کند، و باران تهمت و افترا بر من می‌بارد، در تاریکی ظلمت، که دیگر هیچ امیدی ندارم و همه‌ی راه‌ها کور شده است و دل به نیستی نهاده‌ام و فقط **توکل علی‌الله** قلبم را روشن کرده است، آن‌جا علی کشتیان کشتی شکسته‌ی وجود من است.

علی، علی، علی، چه بگویم؟ چگونه بگویم؟ چه‌طور نام تو را که بر قلبم گره خورده است، بر زبان آورم؟ چگونه عشق ازلی‌ام را به تو که در سراچه‌ی دلم نهان شده است و گوش نامحرم را جای پیغام ملکوتی او نیست، بازگو کنم؟ علی چه بگویم؟ که مرا ممکن است به شرک متهم کنند؟

اگر پرستش جز ذات خدا مجاز بود، بدون شك تو را می‌پرستیدم. تو تجلی خدایی، تو تجسم صفات خدا و معیارهای خدایی، تو خلیفه‌الله

علي الارضي، تو هدف انسانيتي، تو خدا نيستي؛ ولي وجود تو را جز خدا
پر نکرده است.

علي آرزوگاه راز و نیازهاي شبانه‌ي من، آه‌هاي سوزان
صبحگاهي من، ناله‌هاي دردآلود من زير شکنجه‌ي ظلم، فریادهاي پر
خروش قلب سوزانم در ظلمت‌کده‌ي جهان...

گاهگاهی که در محک تجربه قرار می‌گیرم، در آتش درد می‌سوزم،
خودخواهی، و مصلحت‌طلبی‌هایم ذوب می‌شود و فرو می‌ریزد، در
سخت‌ترین تجربه‌ها قرار می‌گیرم، و به کمک خدا پیروز می‌شوم و
جهشی به جلو برمی‌دارم، آن‌گاه می‌خواهم علي خود را ببینم. یکبار
می‌بینم در این راه آن‌قدر جلوس، آن بی‌نهایت که از خود و از پیروزي
خود شرم‌منده می‌شوم. در حالتی که زانوهایم را در آغوش می‌کشم، و
سرم را بر سینه‌ام خم می‌کنم، و سیلاب اشک از چشمانم سرازیر می‌شود
با شدیدترین تواضع احساس شوم و خجلت می‌کنم و از برخورد با علي
می‌گریزم.

آری چنین بود پانزده سال پیش که به زیارتش رفتم؛ اما از
کوچکی خود آن‌قدر خجل شدم که نتوانستم به او نزدیک شوم. می‌سوختم،
اشک می‌ریختم. بر دیوار صحن تکیه داده بودم و در عالمی دیگر سیر
می‌کردم؛ ولی نمی‌خواستم و نمی‌توانستم که از آن به او نزدیک‌تر شوم. به
ضریحش وارد نشدم، به قبرش دست نسیایدم، در حالی که او در قلبم بود.
در وجودم بود، و عشق او با تاروپود وجودم، سرشته شده بود، ولی
احساس می‌کردم که نمی‌خواهم به محضرش حاضر شوم. گویا فکر
می‌کردم آن‌جا نشسته است، مثل خورشید می‌درخشد و نور وجودش
فیضان می‌کند؛ ولی نمی‌توانستم نزدیکش بروم و از وجودش استفاضه
کنم...

علي کسی که در اوج ادب و سخنوری، با سکوت خود سخن
می‌گوید.

علي کسی که در ذرّۀ علم – انا مدینه‌العلم و علي بابها – است،
ولی با قلب می‌فهمد و اشراق می‌کند. علي قهرمانی که نظیرش را عالم
ندیده است، رهبری که در مظلومیت‌اش می‌توان حقانیت‌اش را شناخت.

چشمه‌ي جوشان عشق و محبت و عرفان که در ناله‌هاي
صبحگاهش، در فریادهاي نیمه‌شبش، در میان نخلستان‌هاي خلوت
مي‌توان از او مستقیض شد.
آري اين علي است!

من در گذشته به قلب خود مغرور بودم، بزرگ‌ترین پناهگاه خود
را در عالم قلوب مي‌دانستم، و فکر مي‌کردم که اگر در مقابل خدا در
صحراي محشر مورد عتاب قرار بگيرم، فقط قلب خود را عرضه مي‌کنم
و زمین و آسمان و فرشتگان مرا سجده مي‌کنند؛ اما واي بر من، چه
ورشکسته‌ام، چه ناچیز و ناتوانم، پرکاهي در عالم وجود که به قلب خود
این قدر بنازد؟! هیهات... هیهات... اي علي به تو پناه مي‌آورم، قلب خود
را به تو مي‌دهم، تو مرا در مقابل خدای بزرگ شفاعت کن.

خدایا، در دنیای انسان‌ها، آدمی بزرگتر و کامل‌تر و بهتر از علی (ع) نمی‌شناسم؛ ولی حتی او را در مبارزات حیات پیروزی نبخشیدی و حکومت عدل و دادش را زیر تازیانه‌های ظلم و ستم و فساد معاویه خرد کردی، و اجازه ندادی که نهال عدل و آزادی و انسانیت بشکفت و حکومت حق لااقل به دست علی، بر ظلمت و کفر و جهل و ظلم پیروز گردد... هیئات من چه می‌گویم؟ چه انتظار بی‌جایی دارم؟ چه آرزوهای شگفت، چه ادعاهایی عجیب!

خدایا آرزو داشتم که پرچم علی را بر فرق زمین بکوبم، پرده‌های چرکین و سیاه‌تهمت و حسد و حقد و دروغ و کینه و تزویر را که ستمگران تاریخ بر روی علی کشیده‌اند، پاره کنم و وجود پاک و درخشانش را با افتخار و عشق به تشنگان حقیقت و عدالت بنمایانم و انسانیت را در راه کمال به دور شمع وجودش جمع کنم.

علي نمونه‌اي نشان داد كه:

۱. در موارد تنهائي، از وراي قرن‌ها و كره‌ها و درياها، ما را به علي متصل مي‌كند در عالم تنهائي خود را در او مي‌يابيم، در عالم تنهائي با او به وجد مي‌رسيم.
 ۲. در موارد درد و غم و شكنجه روي او را به ياد مي‌آوريم و تحمل دردها را بر ما آسان مي‌كند.
 ۳. در موارد مظلوميت، تهمت‌ها، افترا، شايعه، او را به ياد مي‌آوريم و آرامش مي‌يابيم.
 ۴. در عشق و ايمان به او توجه مي‌كنيم و از او روح مي‌گيريم و طلب همت مي‌كنيم.
 ۵. در فداكاري و جهاد و شجاعت او را مقتدا قرار مي‌دهيم و از او پند مي‌گيريم، و يا از او تجربه مي‌آموزيم.
 ۶. در مبارزه با ظلم و استقرار عدالت راه او را دنبال مي‌كنيم.
 ۷. در مقام شهادت، هنگامي كه ديگر زندگي براي زيستن تنگ مي‌شود و مرگ شرافتمندانه بر زندگي ننگين هزار بار ارجح است، او را به ياد مي‌آوريم و از او طلب همت مي‌كنيم.
- علي، زندگي‌اش، شهادتش، مكتبش و خاطره‌اش براي ما منبع خير و بركت است، به ما روح مي‌دهد، ما را به خدا نزديك مي‌كند، ما را به معراج مي‌برد و از او طلب همت مي‌كنيم.

علي با عشق تمام عبادت مي‌کرد، عبادت او رفع تکليف نبود، بلکه عاشق حقيقي بود. در يکي از جنگ‌ها تيري به پايش فرو رفته بود، نمي‌توانستند بيرون بياورند، در نماز چنين کردند و او متوجه نشد. سجده‌هاي طولاني که سجده‌گاهش از اشک مرطوب مي‌شد. هنگام وضوگرفتن مي‌لرزيد، لرزش حقيقي وجودش را فرا مي‌گرفت.

علي هر شب بيدار است، با خدای خود راز و نیاز مي‌کند. براي علي رمضان و شوال يکسان است. علي يکه و تنها در ميانه تخلصان‌هاي فرات در نيمه‌هاي شب در مناجات مي‌گويد:

«اي خدای بزرگ به بهشت تو طمعي ندارم، از دوزخ تو نمي‌هراسم، من تو را مي‌پرستم، زيرا شايسته‌ي پرستش،^۱ اگر مي‌خواهي مرا بسوزان، و خاکسترم را به باد بسپار، همه را تحمل مي‌کنم؛ ولي يک لحظه مرا از خود دور مکن که نمي‌توانم تحمل کنم. من به تو عاشقم، من تاجر پيشه نيستم که در ازاي عبادت تو پاداش بخوام.»

عده‌اي از مردم به اميد بهشت خدا را عبادت مي‌کنند و اين عمل تاجران است، برخي هم از ترس عقوبت دوزخ او را پرستش مي‌کنند و اين عبادت بردگان است - و گروه‌ي نيز خدا را براي ادای شکر عبادت مي‌کنند و اين عبادت آزادگان است.^۲

إِلٰهِي مَا عَبَدْتُكَ طَعْنًا لِلْجَنَّةِ وَلَا خَوْفًا مِنَ النَّارِ بَلْ وَجَدْتُكَ مُسْتَعْنًا
لِلْعِبَادِ.

مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا رَأَيْتَ اللَّهَ وَمَعَهُ وَبَعْدَهُ^۲

او در همهي مظاهر وجود خدا را مي‌بيند.

لَمْ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ^۳ خدایي را که ندیده باشم، عبادت نمي‌کنم.

آنان که گفتند حقيقت ندیدني است

در حيرتم که غير حقيقت چه دیده‌اند^۴

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳ قرن از شهادت حضرت **علي ابن ابي طالب** (ع) رهبر بزرگوار بشریت می‌گذرد. نام او ذکر زبان‌ها و یاد او صفای قلب‌های دوستداران اوست. طول زمان و گردش روزگار نه تنها او را محو نکرد، بلکه روز به روز بر قدرت و عظمت بی‌نظیر او افزود.

شمع فروزانی بود که سر تا پا بسوخت تا جهانی را منور کند. در دامن محمد (ص) پیامبر بزرگوار ما پرورش یافت و اولین ندای عشق و پرستش را از زبان او شنید و در قلب پاک خود جای داد، در عالی‌ترین مرحله‌ی الهام در آغوش وحی رشد پیدا کرد، اولین کسی بود که به دعوت محمد (ص) مبنی بر پرستش خدای یگانه، لبیک گفت در حالی که هنوز ده و چند سالی از عمر او نگذشته بود. کشمکش‌ها و جنگ‌های فراوان بین خدایپرستان و پیروان کفر و جهالت شروع شد و علی همه‌جا و همیشه سپربلا بود. در اقیانوس مرگ فرو می‌رفت تا به ساحل نجات برسد. شمشیر او حجتی قاطع علیه ستمگران و زورمندان بود و وجود او سپری آهنین در مقابل ظلم و فساد به شمار می‌رفت. پاکي و طهارت او سرمشق زهاد و فداکاری او راهنمای زبدهترین سربازان صدر اول اسلام بود.

اسلام ندای آزادی و مساوات در داد و هدف پرستش را خدای یگانه معرفی کرد، بت‌های مصنوعی و خدایان ساختگی را درهم شکست، دست زورمندان و ستمگران را از دامن اجتماع کوتاه کرد و ارزش هر فرد را در علم و تقوای او قرار داد. منطق و استدلال ارائه داشت و تا آنجا که ممکن بود، با روشی متین پیش رفت و صاحبان عقل و فهم را به راه راست دعوت کرد. ولی در مقابل با کسانی که عقل خود را قربانی تعصب خشک کرده، قلب خود را غرق کفر و ظلمت کرده بودند، در مقابل زورمندانی که اجتماع را وسیله‌ی ارضای هوا و هوس خود می‌دانستند به مقاومت برخاست، به انسانیت منطق و استدلال عرضه کرد و در مقابل گردنکشان و ستمگران شمشیر ارائه داشت و دشمنان را یکی پس از دیگری منکوب کرد.

مکتب خداپرستی اسلام توسعه یافت و مدینه‌ی فاضله‌ای به وجود آورد که آرزو و آرمان انسان‌ها و متفکران بود. اگر چه مردم عادی آن روز ظرفیت چنین سیستمی را نداشتند و معنویت علویت اجتماع آن‌ها، بیش از ربع قرن نپائید؛ ولی همین یک دوره‌ی کوتاه از طلائی‌ترین دوره‌های ترقی و آزادی و مساوات به شمار می‌رود. **علی** رهبر بزرگوار که به وجود او افتخار می‌کنیم - در ایجاد این اجتماع مؤثرترین نقش را داشت و از پایه‌های اصولی و اساسی آن به شمار می‌رفت و از طرف **محمد** - بانی بزرگ این مکتب - به عنوان سر مشق و سمبل انسانی این مدینه‌ی فاضله معرفی شده بود.

رسالت **محمد**، با وفات او پایان یافت و وظیفه‌ی **علی** سنگین‌تر شد. تا مدتی که رسماً مسئولیت خلافت نداشت به کارهای عمرانی و آبادانی پرداخت و ثروت‌های بزرگ گرد آورد و همه را وقف اجتماع کرد، و هنگامی که بر فشار مردم رسماً خلیفه شد، یک نمونه‌ی عالی و ایده‌آلی به جهانیان نشان داد که در تاریخ نظیر نخواهد یافت. در حالی که بر ثروتمندترین و بزرگترین امپراطوری‌ها حکومت داشت مانند کوچک‌ترین و فقیرترین مردم قلمرو حکومت خود زندگی می‌کرد. همه، و حتی بزرگ‌ترین بستگان خود را یکسان مشمول قانون قرار می‌داد. قانونی صادر نمی‌کرد مگر آن که شخصاً آن را به همه نشان دهد. با آن که شصت‌سال از عمر او می‌گذشت، در پیشاپیش همه‌ی لشکریان مبارزه می‌کرد و یکه و تنها به صفوف دشمن می‌زد و از هیچ خطری نمی‌هراسید و مرگ در نظرش ناچیز می‌نمود. شبانگاه که سکوت و ظلمت بر همه‌جا دامن می‌گستراند، در میان نخلستان‌های کنار فرات به مناجات می‌پرداخت و جزر و زمزمه‌ی آب و ناله‌ی **علی** شنیده نمی‌شد، جز ستارگان آسمان و دیدگان **علی**، بیداری وجود نداشت، و با خدای خود راز و نیاز می‌کرد. راز عشق می‌گفت و می‌شنود، می‌گفت:

«خدای بزرگ به بهشت تو طمعی ندارم، از دوزخ تو نیز نمی‌هراسم و در راهی که می‌روم فقط عشق تو محرک من است. مرا بسوزان و استخوان‌هایم را در آتش عذاب بگداز؛ ولی مرا لحظه‌ای از خود دور مساز.»

او خود را خالصانه وقف خدای بزرگ کرده بود و این را وظیفه‌ی خود می‌دانست. در علو طبع، بخشش و محبت عشق و فداکاری، نویسندگی و سخنوری، قدرت و شجاعت، جنگ و ستیز، علم و تقوا برتر

از همه بود. در خانه‌ي خدا - کعبه - قدم به عرصه‌ي وجود گذاشت و در خانه‌ي خدا - مسجد کوفه - هنگام عبادت به شهادت رسید.
انجمن اسلامي دانشجويان شهادت اين رادمرد بزرگ را به همه‌ي جهانيان و مخصوصاً دوستان و دوستان بي‌رياي او تسليت مي‌گويد و همه را به پيروي اين رهبر بزرگ تشويق مي‌نمايد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱
اي علي، اي علي، اي علي به من تهمت زدند. مرا محكوم مي‌کردند. به من فحش مي‌دادند. زيرا تو را دوست مي‌دارم.
اي علي، نمي‌داني كه چه جنائتها كردند، چه ظلم‌ها، چه بدبي‌ها، كه همه را تحمل كردم. فداكاري مي‌كردم، باز هم فحش مي‌دادند، بدبي مي‌کردند.

يكباره به خود آمدم، ديدم كه در سرتاسر ايران به من بد مي‌گويند، حتي مؤمنين به خدا نسبت به من اهانت مي‌كنند، مشكوك‌اند، مرا جنايتكار مي‌دانند، سبّ مي‌كنند، فحش مي‌دهند. مگر نه اين بود كه به فرمان امام در كردستان جنگيدم و دشمنان را قلع و قمع كردم. در مقابل فداكاري‌ها و جانبازي‌ها، در راه پاسداري از انقلاب، چگونه ممكن است كه ايران را از فحش و ناسزا پر كنند، و از زمين و آسمان تهمت و شايعه بسازند، مرا جلاد تَلَّزَعْتَرُ^۲، جلاد كردستان بخوانند و حتي يك نفر در ايران از من دفاع نكند، همه سكوت كنند، گويي كه با سكوت خود، تهمت و شايعه‌ي دروغ را تصديق مي‌كنند.

به خود آمدم. ديدم كه همه بر قتل من كمر بسته‌اند، همه‌ي سازمان‌ها و احزاب مي‌خواهند مرا بکشند، هم‌روزه دوستان مرا به خاك و خون مي‌كشند، به خانه‌هاي آنها مي‌ريزند، هر يك از دوستانم را بيابند يا مي‌كشند يا مي‌زنند يا اسير مي‌كنند. چرا اين‌طور است؟ زيرا من خواسته‌ام كه معيارهاي تو را پياده كنم، نتوانسته‌ام كه با سرنوشت ياران بي‌گناه بازي كنم، نتوانسته‌ام كه احساس تعهد و مسوليت وجداني خود را بكشم و در مقابل ظلم‌ها، و جنائتها سكوت كنم.

شيعه‌ي علي از مرگ نمي‌ترسد. معيارهاي خدايي خود را در مذبحه ساستمداران قرباني نمي‌كند، و براي من زندگي ارزشي نداشت كه به خاطر آن اسارت فريبكاران و دغلكاران را بپذيرم و روح خود را بكشم، براي آن كه جسم خود را محافظت كنم.

اي علي، تو گفتي كه مرگ شرافتمندانه، هزار بار بر زندگي ننگين ترجيح دارد، و من نيز اين اعتقاد مقدس، همه‌ي وجودم آماده‌ي قرباني شدن كردم تا تسليم زندگي ننگين نشوم.

اي علي هنگامي که جوان بودم از قهرمانان عالم لذت مي بردم، قهرماني هاي تو مرا فريخته بود. نبردهاي بدر و احد و خندق مرا به وجد مي آورد. هنگامي که در خيبر را با يك دست مي کندي، ديگر از خوشحالي در پوست نمي گنجيدم.

اي علي، بزرگتر شدم، به علم و ادب پرداختم، علم تو و ادب تو مرا فريقت.

اي علي بزرگتر شدم، ايمان تو و عرفان تو مرا مبهوت کرد... اي علي اکنون دردها و غمهاي تو مرا مسحور کرده است. درد و غم پيوني عميق بين من و تو به وجود آورده است که در هر ضربان قلبم درد تو را احساس مي کنم، چه دردهاي کشنده اي. دردي که تا مغز استخوان مرا مي سوزاند، دردي که تو اسلام را بداني و بتواني پياده کني و سعادت انسانها را تأمين کني. آن گاه ببيني که به دست فرصت طلبان به گمراهي کشيده مي شود و تو مجبور به سکوت باشي، اما قتل عامها، جنابيتها، خيانتها، ظلم و فسادها را در طول تاريخ ببيني و شکست اسلام را به دست خلفايي که به نام اسلام خلافت مي کنند ببيني، انحراف را ببيني، راه حل را بداني و در حضور تو اسلام را قرباني کنند و تو ببيني که رگ و پوستت را مي سوزانند. وجودت را قطعه قطعه مي کنند، فرزندان را قتل عام مي نمايند، طاغوتها و فرعونها به وجود مي آورند، قارونها، گنجها از خون ملت مي دوشند، بلعبا عورها، مردم را فریب مي دهند و آن چنان اجتماعي به وجود مي آورند که در مساجد آنها براي قرن ها تو را لعنت مي کنند و به تو و خاندان تو فحش مي دهند، آن هم در منابر و نماز جمعه ها. اي علي چه درد بزرگي است که هنوز هم در جامعه ي اسلامي ما به تو اهانت مي کنند، ارزش تو را نمي فهمند، و هنوز استعداد درك تو را نيافته اند. چه درد بزرگي است که تو شاهد سقوط اسلام باشي و نتواني عملي انجام دهی.

اي علي امروز هم تو را مي کوبند، حتي شيعةيان تو هم تو را مي کوبند، هر کسي که راه تو را در پيش بگيرد مي کوبند، گويا مقدر شده است که پيروان راستين تو بايد مثل تو لعن و نفرين شوند، تکفر شوند، کوبيده شوند و در زجر و شکنجه، در دنيايي از غم و درد به ملاقات خدا بروند، و آن قدر شکنجه ببيند که هنگام شهادت فریاد بر آورند: «فزت و رب الكعبه»، به خدای کعبه آزاد شدم.

اي علي تشنه ي عدالتم. تو کجايي؟ نمي داني از ظلم و ستم که به نام اسلام مي کنند. چه رنجي مي برم؟ خوش داشتم لحظه اي در کنار

عدالت بنشینم و دل دردمند خود را بر تو بگشایم و تو بین من و این همه مدعیان اسلام و مکتب حکم می‌کردی و داد مرا می‌ستاندی.

ای علی، جز عشق و فداکاری از وجود تراوش نکرده است، حسودان و توطئه‌چینان که از اعمال گذشته‌ی من نمی‌توانند نقطه‌ضعفی پیدا کنند، می‌گویند در آینده خواهید دید که او آدم تبهکاری است می‌گویند نشان خواهد داد که او جنایتکار است!

کسانی که خود یک‌قدم مثبت برداشته‌اند، جز ریا و تزویر و تهمت و توطئه‌کاری نکرده‌اند، برای کوبیدن عمل صالح به چنین فریبی دست می‌زنند و مردم عادی را بدین وسیله می‌فریبند.

ای علی، من ناراحت ظلم و ستمی که بر من رفته و می‌رود نیستم، من خوشحالم که هم‌درد توام و این خود نعمتی است.

اما ناراحتم که چنین کسانی بر سرنوشت ملت من حاکم شوند، به نام اسلام حرف بزنند، خود را مکتبی بنامند و اسلام را ضایع کنند. و باید هزار و چهارصد سال دیگر صبر کرد تا شاید انقلاب دیگری به وجود بیاید که از این ناخالصی‌ها پاک باشد و دیگر نگران دسیسه و دروغ و سیاست‌بازی نباشیم.

ای علی، آرزو می‌کردم که بعد از هزار و چهارصد سال انقلاب اسلامی ما پیروز شود، حق و عدل مستقر شود، حکومتی نظیر حکومت تو برقرار گردد، عشق و محبت بین مردم انتشار پیدا کند، ایمان و عرفان در قلوب مردم جایگزین شود، طاغوت‌ها از بین بروند، انسان‌ها از هم‌هی قید و بندهای مادی و سیاسی و اجتماعی آزاد شوند، فقط در مقابل خدا سجده کنند، مدینه‌ی فاضله‌ای به وجود آید که دیگر استثمار و استعمار و دیکتاتوری و ظلم و فساد در آن نباشد، همه‌جا نور حق را ببینیم، از همه‌جا زمزمه‌ی سبحان الله و فریاد الله اکبر بشنویم، همه استعداد‌های ما بشکفد، با هم‌هی توان، با اخلاص و ایثار برای خودسازی و سازندگی جامعه بکوشیم.

هنگامی که دشمنی حمله کرد، بی‌محابا به جنگ او برویم و به آسانی خود را قربانی این مکتب کنیم، و دیگر دغدغه خاطر و وسوسه‌ای نماند اما ای خدا، با کمال تعجب می‌بینم که ظلم و ستم به نامی دیگر رخ می‌نمایند، ریا و فریب و دروغ در لباس زهد و تقوا خود را می‌آراید تا جامعه را تسخیر کند. افرادی ناچیز و بی‌تقوا با تهمت و شایعه، شیعیان راستین علی را می‌کوبند تا از صحنه خارج کنند.

اي علي، به لبنان رفتم تا با محرومين و مستضعفين آنجا انيس و همدرد باشم. عدهاي كه لباس دين به تن كرده بودند مرا دشمن مي‌داشتند، از علم و تواضع و فداكاري و استعدادهاي من وحشت داشتند، مرا متهم مي‌كردند كه يا جاسوسم يا بهايي؛ زيرا ممكن نيست كه كسي با اين همه علم و اين همه امكانات و مقام و زندگي خوب امريكا را رها كند و با كمال تواضع، در كمال فقر، بدون هيچ پاداشي، در دامن خطر در جنوب لبنان با فقرا هم‌نشين و همدرد باشد. از نظر آن‌ها بايد دليل ديگر وجود داشته باشد. لايد زير كاسه نيم‌كاسه‌اي است! خدايا چه بگويم؟ چگونه به درگاه تو استغاثه كنم؟ كه عده‌اي مرا اين‌چنين لعن و نفرين كنند. درحالي كه با همهي وجود براي كمك به آن‌ها آمده‌ام و از زندگي و همه مزايای شيرين آن، گذشته‌ام، و زن و فرزند را فدا کرده‌ام، در گوشه فقر و گمنامي در دامن خطر، در ميان طوفان‌هاي تهمت و ناسزا مي‌خواهم خدمتي به شيعيان محروم تو كنم. آنجا نيز اين‌چنين مرا استقبال مي‌كنند، و بر دل دردمندم نمك مي‌پاشند.

اي علي، در لبنان موسي صدر را ديدم كه با اخلاص و ايتار براي محرومين كار مي‌كرد و در دلش درد زجرديدگان موج مي‌زد، ديدم كه شيعيان تو را متحد مي‌كند، به آن‌ها قدرت مي‌دهد، به آن‌ها شخصيت مي‌دهد. هويت تاريخي آن‌ها را زنده مي‌كند، تشيع را كه براي آن‌ها عقده‌ي حقارت به جايگاه انقلابي خود برمي‌گرداند و مكتب سرخ تشيع را رواج مي‌بخشد، و در سايه‌ي شهادت و فداكاري ارزش و هويت تاريخي شيعه به او باز مي‌گردد. جواناني كه غربزده بودند، خدا را نمي‌شناختند، همهي وجود خود را تسليم دشمنان كرده بودند، يكباره زنده مي‌شوند، صور اسرفيل در آن‌ها دمیده می‌شود، جاني تازه می‌گیرند و فرياد اعتراض عليه رژيم طاغوتي برمي‌دارند. انقلابي بزرگ درمي‌گيرد، جوانان با عشق و شور و شوق به استقبال شهادت مي‌روند و مردمي زنده و متحرك قدم در مرحله‌ي حيات مي‌گذارند كه حركتي عظيم و اجتماعي و تاريخي را پي‌ريزي مي‌كنند. مي‌بينم كه موسي صدر چگونه حيات و هستي خود را وقف شيعيان و محرومان كرده است، و با چه نيروي خدادادي اين حركت عظيم تاريخي را هدايت مي‌كند. اما با كمال تأسف شاهدديم كه باران تهمت و افترا از همه اطراف بر او مي‌بارد. و اين نواده‌ي تو را مي‌كوبند، لعن و نفرين مي‌كنند، و بزرگترين گناهي كه بر من مي‌شمرند اين است كه چرا از او حمايت مي‌كنم!

اي علي، وضع بر من سخت شد، همه درندگان دندان تيز کردند که مرا بدرند، همهي صيادان اجتماع دام انداختند که به دام بياندازند، همهي توطئه‌گران فاسد براي نابودي من شروع به غيالت کردند، نقشه‌ها ريختند، دسيسه‌ها طرح کردند. و من، هنگامي که خود را کشته يافتم، به سيم آخر زدم، تصميم گرفتم که علي‌وار در برابر جباران با فريادي سخت طنين انداز کنم و تا زنده‌ام آزاد باشم و جز خدا نپرستم. در مقابل هيچ قدرتي تعظيم نکنم و هيچ حقي را فدائي مصلحت ننمايم و آزادي و شرف خود را به رندگي نفروشم. اين‌چنين کردم. به گرداب‌هاي خطر فرو رفتم، طوفان‌هاي سخت مرا به هر طرف پرت کرد. در ميان امواج مرگ غوطه مي‌خوردم. گاهي زير امواج دفن مي‌شدم، گاهي بالا مي‌آمدم و چشمانم به آسمان و ستارگان مي‌افتاد که هنوز مي‌درخشند. باز هم مي‌گفتم:

«اي خدای جز تو نمي‌خواهم، جز تو به راهي نمي‌روم، جز تو نمي‌گويم، دنيا را سه‌طلاقه کرده‌ام و از راه خود برنمي‌گردم، دست از حق برنمي‌دارم. الله، الله من به مکتب خود پاي‌بندم.»

موجي ديگر مرا پائين مي‌برد. ديگر چشمک ستاره‌اي را نمي‌ديدم و امواج خروشان مرا مي‌ربود و اين رقص عاشقانه آن‌قدر ادامه مي‌يابد تا روزي در زير امواج سهمگين مدفون شوم و به سوي خدای خود بازگردم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَي سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

ماه مبارك رمضان است و ماه خداست و ماه ذكر. از اين نظر مي‌خواستيم كه در مطلع سخنم چند كلمه‌اي درباره‌ي ذكر بگويم، شما مي‌دانيد كه در مكتب مقدس ما، علاوه بر آن كه انسان را از نظر نظري و تنويري تربيت مي‌كند، از نظر تربيتي، تربيتي نيز را به او نشان مي‌دهد. اسلام ما مكثبي نيست كه فقط با يك مشت فرمول و كتاب و تنويري بخواهد انسان‌ها را راهنمايي كند، بلكه با اقسام راه‌هاي علمي و تربيتي اين انسان را مي‌سازد. نماز ما و روزه‌ي ما در اين ماه مبارك، نمونه‌اي بسيار مؤثر و عميق براي همين تربيت عملي است.

شما مي‌دانيد كه يك پزشك به مضار الكل آگاهي كامل دارد. علم دارد؛ اما متأسفانه الكل مي‌نوشد، با آن كه مي‌داند براي سلامت او مضر است. علت آن است كه از نظر تربيتي نمي‌تواند نفس خود را به زير كنترل و اراده‌ي خود درآورد. بنا بر اين مي‌بينيم كه علم و آگاهي نظري كافي نيست، بايد يك تربيت نفسي هم وجود داشته باشد. آن علومي را كه در كتب مي‌خوانند و ياد مي‌گيرند، براي سرنوشت انسان‌ها كافي به حساب نمي‌آيد. بين مثال‌هاي مختلفي كه مي‌زنند - به خصوص براي جوانان - مثال فوتبال است. يكبار ممكن است كه شما در کنار زمين بنشينيد و به بازي ديگران نگاه كنيد و بدانيد كه هر يك از بازيكنان چه نقشي به عهده دارد و چگونه بازي مي‌كند؛ اما اگر كسي بخواهد سال‌هاي دراز در کنار زمين بنشيند و بازي ديگران را نظاره كند، خود او هيچ وقت فوتباليست نمي‌شود، مگر آن كه خودش وارد بازي شود، بازي

کند، درپیل کند، به زمین بخورد و در خلال تجربه‌ی علمی این بازی را می‌آموزد.

خیلی چیزها در طبیعت هست که انسان باید در خلال تعلیم و تربیت آن را بیاموزد. از روی کتاب، از روی نوشته در داخل مدرسه کافی نیست. نمونه‌های بزرگ دیگری است که این‌چنین است و طبیعت بشری طوری ساخته شده است که انسان را برای تربیت آماده می‌سازد. برای این تربیت باید بگونه‌ی عادت برای انسان به وجود بیاید که آن را طبیعت ثانوی می‌گویند. برای شما مثالی می‌زنم:

فرض کنید يك طفل كوچك كه طبيعتش همان فطرت و طبيعت اسلامي است، از فساد و ظلم و دروغ به دور است. بنابراین می‌بینیم که در او آن کوچکی این طفل نمی‌تواند دروغ بگوید، این طفل قادر نیست که کسی را اذیت و ایذا کند. می‌بینید که مثلاً طلبکاری به در خانه می‌آید و صاحب خانه پول ندارد که به طلبکار خود بدهد. طلبکار در می‌زند. بچه در را باز می‌کند و طلبکار از بچه درخواست می‌کند که به پدرش خبر دهد که طلبکار آمده است. این بچه کوچک نیز که فطرتش همان فطرت اسلامی است پیش پدر می‌آید و می‌گوید طلبکاری است که به در خانه آمده است. پدر که می‌خواهد از دست طلبکار بگریزد، به این طفل کوچک می‌گوید: «برو به طلبکار بگو که پدرم نیست»، یعنی اولین دروغ را بر دهان این طفل می‌گذارد؛ اما این طفل که هنوز طبیعتش با دروغ آشنا نشده است، به در خانه می‌رود و می‌گوید: «پدر می‌گوید که بگو نیست»، یعنی که هست. نمی‌تواند دروغ بگوید. آن‌گاه پدر از این طفل عصبانی می‌شود، او را ممکن است تنبیه کند و با زور این صفت کذب را بر قلب پاک کودک تحمیل می‌کند و آرام‌آرام این کودک پاک با دروغ و فساد انس می‌گیرد، یا تربیت می‌شود. آن‌چنان ساده نیست که بتوان فطرت آدمی را به سادگی از این طرف یا به آن طرف سوق داد. باید تربیت‌اش کرد، ممکن است از راه غلط باشد یا از راه صحیح.

اسلام ما در صدد است که این انسان را به راه صحیح آن‌چنان تربیت کند که دروغ نگوید، فساد نکند، ظلم به راه نیاندازد، حق دیگری را نخورد. و برای این کار عبادات در اسلام بزرگترین نقش را بازی می‌کند که هم‌چنان که گفتم، همین روزه در ماه مبارک رمضان از بهترین نمونه‌های این تربیت نفسانی است. این انسان را آن‌چنان قوی می‌کند و می‌پروراند که برخلاف هوا و هوس خود، برخلاف خواسته‌های خود، آن‌چنان اراده او قوی می‌شود که حبّ ذات را و شکم را و احساسات و

شهوات را به زیر پا می‌گذارد و اراده‌ی روحانی خود را بر همه‌ی خواسته‌های نفسانی مسلط می‌نماید. بنابراین این روزه که در این ماه مبارک دوستان ما با آن انس می‌گیرند، یکی از راه‌های تربیتی است که این انسان را می‌سازد تا در مقابل مشکلات بتواند مقاومت کند.

مقاومت کار سختی است. آن کسانی که به زیر شکنجه در زندان‌های طاغوت یا برای مدت‌های دراز زجر و شکنجه دیده‌اند، آن‌ها می‌دانند که در مقابل شکنجه‌های کسانی می‌توانند مقاومت کنند که اراده‌ی قوی داشته باشند، بتوانند بر خواسته‌های خود مسلط شوند. یکی از ساده‌ترین طرقی که در شکنجه‌های سال‌های پیش متداول بود زندانی را برای روزهای متمادی تشنه و گرسنه می‌داشتند تا آن‌جا که طاقتش به سر می‌آید، یکباره او را بر سر سفره رنگین وارد می‌کردند که از همه نوع طعام بر سر سفره حاضر بود. این زندانی اگر اسیر شکم بود، به سرعت تسلیم می‌شد و آن‌چه را که از او می‌خواستند می‌گفت. اما کسانی می‌توانستند در مقابل این خواسته‌ی شکم مقاومت کنند که دارای سابقه و تجربه بودند. کسانی که روزه گرفته‌اند و این تربیت نفسی را تجربه کرده‌اند، به سادگی در مقابل دشمن تسلیم نمی‌شوند و مقاومت می‌کنند. نمونه‌های آن بسیار زیاد است. به طوری که می‌بینید مؤمنین و آن کسانی که نفس خود را تربیت کرده‌اند، در مقابل خواسته‌های شیطانی این زندانیان چه مقاومت‌ها از خود بروز داده‌اند و اراده‌ی خود را به حب‌ذات و منافع شخصی ترجیح داده‌اند.

یکی از اصول تربیتی در اسلام ذکر است. ذکر، تسبیحی را که به دست دارید و هم‌روزه **لااله الاالله ، الحمدالله ، سبحان الله** و ذکرهای دیگری را می‌گویید، **یک مظهر و نمونه‌ای** است که از **یک ذکر**. این ذکر یکی از اصول تربیتی است که می‌خواهد قلب این انسان را، روح انسان را پاک کند و این انسان را محل تجلی صفات خدایی قرار بدهد و او را چنان تربیت کند که **خليفة الله علي الارض** باشد، جانشین خدا بر زمین گردد. آیه‌های زیادی در قرآن برای ذکر آمده است.^۱ یکی از این آیه‌ها را برای شما می‌خوانم. در **یک‌جا** می‌فرماید:

وَأذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ^۲ و در جای دیگر:
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا^۳

برای آن که سعادت‌مند و رستگار شوید خدای بزرگ را به مقدار خیلی زیاد ذکر بگوئید. خدای را فراموش نکنید.
آیهی دیگری است در سوره‌ی آل عمران که بیشتر تکیه کلام من بر آن است:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي النَّالِبَاتِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتُمْ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.^۱

در این آیه نکته‌ی مهمی را بیان می‌فرماید، که کسانی که خدای را ذکر می‌گویند، درحالی که ایستاده‌اند یا نشسته‌اند و یا حتی خوابیده‌اند، و بعد شرح می‌دهد که اینان چه کسانی هستند. اصولاً هنگامی که درباره‌ی ذکر صحبت می‌کنیم و برای اکثر دوستان ما کاری متداول است، به طور خلاصه و مختصر می‌توانیم سه نوع ذکر را در نظر بگیریم:

یک نوع ذکر، ذکر زبانی است، کسانی که تسبیح به دست می‌گیرند و خدا را ذکر می‌گویند. سی‌وسه‌بار، یا صدبار بعد از نماز **سبحان الله** می‌گویند. اما ممکن است در دل خود غافل باشند، یعنی فکر آنها و دل آنها متوجه جای دیگری است؛ ولی زبان آنها ذکر می‌گوید. این یک نوع ذکر است که آن را می‌توان ذکر زبانی نامید.

نوع دوم ذکر، ذکر است که نه فقط زبان ذکر خدا می‌گوید بلکه قلب نیز متوجه خداست. هنگامی که **سبحان الله** می‌گوید قلب او به سمت خدای بزرگ متوجه می‌شود و با تمام وجود خدای را تسبیح می‌گویند. این ذکر، ذکر بسیار قوی‌تری است از نوع اول که ذکر زبانی بود.

قسمت سوم از ذکر که می‌خواهم آن را بیشتر تشریح کنم، ذکر است که هم‌هی وجود انسان تسبیح خدا می‌شود. این انسان آئینه‌ی تمام‌نمای خدا می‌شود و هرچه می‌کند، هر عملی را که انجام می‌دهد حتی خوابش، نه فقط راه رفتنش، نه فقط مبارزه‌اش، حتی استراحتش و خوابش، نوعی تسبیح به درگاه خدای بزرگ به حساب می‌آید. آیه‌ای را که برای شما تلاوت کردم **الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ**، کسانی که خدای بزرگ را ذکر می‌گویند **قِيَامًا وَ قُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ**، چه در حال ایستاده و چه در حال نشسته و استراحت و چه در حال خواب، گویای همین نوع ذکر است. توجه کنید، اگر مفهوم از ذکر ذکر زبانی بود که انسان باید با **سبحان الله و لا اله الا الله** ذکر خدای را بگوید، مسلماً در خواب عملی

نمی‌شد؛ زیرا در خواب شعور آدمی خفته است و بنابراین این آدم نمی‌تواند در خواب خدای را ذکر کند. اما آیه‌ی قرآنی می‌فرماید برای این نوع از انسان‌ها حتی خوابشان ذکر خداست؛ یعنی حتی در حالت خواب خدای را ذکر می‌گویند، گواهی که زبانش خفته است و ذکر نمی‌گوید؛ اما هم‌همی وجودشان را ذکر خدای فرا گرفته است.

از این نظر می‌بینیم که مسئله‌ای بسیار عمیق است و فقط به مسئله اداء لغت و به راه زبان منحصر نمی‌شود، بلکه ممکن است به جایی برسد که یک انسان هم‌همی وجودش، سرتاسر حیاتش ذکر خدای باشد و آن چیزی برای ما هدف است و مقدس است که به این درجه‌ی سوم برسد؛ یعنی انسان به جایی می‌رسد که دیگر خود را احساس نمی‌کند، آنچه را که احساس می‌کند فقط خدای بزرگ است. دیگر بین او و خدا جدایی نیست؛ زیرا در مسئله‌ی جدایی باید خود را و خدا را و اختلاف بین خود و خدا را تشخیص دهد؛ اما انسان، آن انسانی که **خليفة الله علي الارض** می‌شود و هم‌همی وجودش را خدای بزرگ پر می‌کند، دیگر خود را نمی‌بیند، خود را فراموش می‌کند، دیگر خودی وجود ندارد. چنین انسانی که سرتاپای وجودش را خدای فرا گرفته است، حتی خوابش ذکر به حساب می‌آید، حتی استراحتش ذکر خداست.

اصولاً باید بدانیم که چرا قرآن کریم و رسالت اسلامی ما تا این‌قدر به ذکر خدای بزرگ تأکید می‌کند. ذکر چه مفهومی دارد؟ ذکر به این معناست که صفات عالی‌هی خدا را تسبیح کنیم. صفات خدا چه صفاتی هستند؟ عدل و عدالت، حق و حقیقت، جلال، جمال، رحمان، رحیم، خلاقیت و ... اینها صفات خدای بزرگ هستند، که این انسان می‌گوید که خدای منزّه است، پاک است، خدای بزرگ رحمان است، رحیم است، این صفات خدایی را بازگو می‌کند. چرا بازگو می‌کند؟ زیرا می‌خواهد به این دنیا و به این خلقت بگوید و بفهماند که خالق کائنات چنین خدائست تا طاغوت را نپرسد، شیطان‌ها را رها کند و در مقابل هیچ‌چیز و هیچ‌کس سر تسلیم فرود نیاورد و فقط و فقط در مقابل خدای بزرگ سجده کند.

بنابراین ذکر یک شعار است که هم‌همی خلقت و عالم، تسبیح خدای بزرگ می‌گویند که این خدای منزّه است، رحمان است، رحیم است و دارای یک چنین صفاتی است. این شعارها انسان را به وی این حقایق می‌راند و این صفات خدای را به عنوان معیار بزرگی برای زندگی انسان‌ها معین می‌کند تا هر کسی در زندگی خویش بداند که به چه راهی باید برود.

بنابر این مفهوم از ذکر تسبیح خدای بزرگ است تا آنجا که این صفات خدایی بر وجود این انسان منعکس شود و دست و پای آدمی و وجود آدمی این صفات خدایی را در مرحله‌ی عمل پیاده کند. خلاصه این انسان آئینه تمام‌نمای خدای باشد و آنچه را که انجام می‌دهد عدل باشد، حق باشد، حقیقت باشد، رحمت باشد.

بنابر این می‌بینیم که هدف از ذکر شناختن خداست، بزرگ داشتن خداست. قرآنی که دو سوم آن درباره‌ی خدای بزرگ سخن می‌گوید، سعی می‌کند که این انسان را نیز به جایی برساند که همه‌ی وجودش از چنین خدایی پر شود و این صفات خدایی، این معیارهای خدایی، بر همه‌ی اعمال این انسان منعکس شود آنجا که این انسان نتواند دروغ بگوید، نتواند فساد به راه بیاندازد، نتواند بر کسی ظلم روا بدارد، همه وجودش را خدا و صفات خدایی پر کند، جز خدا نخواهد، جز خدا به دنبال کسی نرود، همه‌ی وجودش **فی سبیل‌الله** باشد، این هدف خلقت است، این هدف رسالت اسلامی است، هدف این ذکر که این صفات خدایی را در ذهن آدمی و در قلب آدمی زنده می‌کند تا این انسان، این شعارها را جذب کند و به دنبال آن برود و خود را برای این صفات‌ها تربیت کند و به جایی برسد که سراپای وجودش تسلیم خدا باشد. و این چنین انسانی را **خليفة الله علی الارض** یا نماینده‌ی خدای بزرگ بر زمین می‌گوییم، و این انسان برای ما مقدس است.

برای شما می‌خواهم نمونه‌ای ذکر کنم؛ نمونه از انسان‌هایی که همه‌ی وجودشان را خدای بزرگ پر کرده است، هر چه بر آن‌ها بگذرد، و خدای بر آن‌ها بپذیرد با میل و رغبت آن را قبول می‌کنند. صحنه‌ی کربلا و روز عاشورا را تصور کنید. تصور کنید، حسین (ع) را در آخرین لحظات حیات، هنگامی که بر خاک داغ کربلا بر زمین افتاده است و سیلاب خون از سرتاسر بدنش جاری است و دیگر طاقت ندارد که از زمین برخیزد و با دشمنان خویش مبارزه کند، از همه حلقه‌های زره‌اش خون جاریست، تنها قدرتی که در بدن او وجود دارد کلماتی است که به آرامی بر لبان مبارکش می‌گذرد. او را محاصره کرده‌اند. شهر جلا و دیگران آماده هستند که او را به شهادت برسانند. یکی از اعراب می‌بیند که لبان مبارکش حرکت می‌کند، حس کنجکاو می‌شود که تحریک می‌شود که ببیند این مرد بزرگ در آخرین لحظه‌ی حیات چه می‌گوید. خود را به او نزدیک می‌کند تا سخنان آخرین را بشنود. امام حسین در آخرین لحظات حیات با خدای خود مناجات می‌کرد، ذکر می‌گفت:

الهي رضا بقضائك ، صبراً علي بلائك ، تسليماً لامرك ، لا معبود
سواك يا غياث المستغيثين

مردی که این همه زجر و شکنجه دیده است، هفتاد و دو نفر از بهترین یاران و اصحابش در مقابل دیدگانش به خاک و خون در غلطیده‌اند، خیمه‌هایش در مقابل دیدگانش مورد هجوم دشمن قرار گرفته و به آتش کشیده شده، تمام این مصیبت‌ها را تحمل کرده است و همه را دیده و این‌چنین با خدای خویش راز و نیاز می‌کند:

«که ای خدای بزرگ، آنچه را که تو بر من پذیري من به آن راضي و خوشنودم خدای را شکر می‌کنم آن چیزی را که در قضا و قدر تو بر من پذیرفته است من تسلیم اراده‌ی تو هستم. من جز اراده تو چیزی نمی‌خواهم و جز تو معبودی ندارم تو را می‌پرستم و تو معبود منی و به هیچ‌کس جز تو روی نمی‌آورم»

در آخرین لحظات حیات این‌چنین مناجات و این‌چنین ذکر از زبان مبارکش خارج می‌شود. نشان می‌دهد که این انسان سرتاپای وجودش را خدا پر کرده است، جز خدا را نمی‌بیند و جر خدا نمی‌خواهد. این‌چنین انسانی است که حتی خوابش عبادت خداست، ذکر خداست؛ زیرا سرتاسر وجودش آئینه‌ی تمام‌نمای خداست و صفات خدایی در وجود او تجلی کرده است. بنابراین آنچه را که می‌کند و آنچه را که می‌گوید و آنچه را که در زندگی عمل می‌کند، همه خواسته‌ی خداست.

امام جعفر صادق^(ع) نیز بیانی دارد بسیار شیوا در همین زمینه شاید بدانید که در محضر امام جعفر صادق^(ع) بزرگترین کلاس‌های درس تشکیل می‌شد که شش‌هزار دانشجو در آن جمع می‌شدند که از بزرگترین دانشمندان زمان بودند. یکی از آنها **جابر ابن حیان** بود و **جابر ابن حیان** بزرگترین شیمی‌دان زمان خود به حساب می‌آمد. کسی است که اسیدنیتريك و بعضی از ادویه شیمیایی را کشف کرده است و او را پدر علم شیمی دنیا می‌نامند. این مرد بزرگ در عین تسلط به علوم و شیمی و فیزیک از نظر روحانی و معنوی نیز به درجات اعلائی رسیده بود. يك روز به محضر امام **جعفر صادق^(ع)** جابر ابن حیان می‌گوید:

«ای اما من از خدای بزرگ می‌طلبم و آرزو می‌کنم که مرا همیشه فقیر و مریض نگاه دارد.» پرسیدند که چرا چنین آرزویی می‌کنی؟

جابر این حیان می‌گوید: «زیرا فقیر و مریض همیشه به فکر خدا هستند، همیشه ذکر خدا را می‌گویند و بنابراین قلب آن‌ها و روح آن‌ها همیشه از ذکر خدا انباشته شده است. بنابراین از خدا می‌خواهم که مرا فقیر و مریض نگاه دارد که همیشه ذکر خدا بر زبانم باشد.»

امام جعفر صادق (ع) در مقابل این مرد روحانی بزرگ، جابر این حیان می‌فرماید ای جابر من از خدای بزرگ نمی‌خواهم که حتی آرزوی این چنین کنم، یعنی نمی‌خواهم که آرزوی این چنین را بر اراده‌ی خدا تحمیل کنم. هرچه را که خدای بزرگ بر من بیسندد، من راضی و خوشنود هستم. اگر می‌خواهد مرا مریض و فقیر کند، راضی و خوشنودم. اگر می‌خواهد به حالت دیگری درآورد، باز هم راضی و خوشنودم و نمی‌خواهم که اراده‌ی خود را بر اراده‌ی خدای بزرگ تحمیل کنم. من تسلیم او هستم، سرتاپای وجودم تسلیم خداست.»

چنین کسی است که حتی خوابش ذکر خدا و عبادت خدا به شما رمی‌آید و این افراد کسانی هستند که بر جهان و بر وجود خود تسلط کافی دارند. آنچه را که اراده می‌کنند قادرند که انجام دهند؛ زیرا اراده‌ی آن‌ها اراده‌ی خداست. جز اراده‌ی خدا اراده‌ای نمی‌کنند؛ خواسته‌ای ندارند؛ یعنی بین اراده‌ی آن‌ها و اراده‌ی خدای بزرگ هماهنگی به وجود آمده است، یکسان شده است. بنابراین آن‌جا که اراده می‌کنند، خدای بزرگ نیز اراده‌ی آن‌ها را قبول می‌کند و امر آن‌ها عملی می‌گردد.

داستانی این بین عرفای ما که آموزنده است. می‌گویند که عطار -عارف بزرگ ایران ما- شغلش عطاری بود؛ یعنی دوا و ادویه می‌فروخت و متخصص شیمی و ادویه بود، و دکان بزرگی داشت و سخت به این ادویه‌فروشی علاقه داشت و دکان خود را به ترتیب بسیار جالبی آراسته بود. یک روز درویشی در جلوی دکان او ظاهر می‌شود. هنگامی که عطار را می‌بیند، در وجود عطار استعدادی بزرگ را حس می‌کند، آن‌گاه در بیرون دکان می‌ایستد و خیرمخیره به این عطار می‌نگرد. عطار که گامگاهی به بیرون دکانش متوجه می‌شد. این درویش را می‌بیند که خیرمخیره به او می‌نگرد. پس از چنربار که به او متوجه می‌شود، عطار عصبانی می‌شود، اعصاب خود را از دست می‌دهد و با عصبانیت به این درویش می‌گوید که از حال من چه می‌خواهی که این چنین خیرمخیره به نگاه می‌کنی؟ درویش می‌گوید:

«فکر می‌کنم که هنگامی که روح تو می‌خواهد از بدنت خارج شود با این عشق و علاقه‌ای که به این دواخانه و به این داروها داری،

چگونه قادري که بميري؟ چگونه قادري که جان به جاندار تسليم کنی؟
زيرا هرچه قدر که علاقه‌ي انسان به اين دنيا زايدتر و شديدتر باشد،
سخت‌تر مي‌ميرد.»

عطار در مقابل اين سؤال عصباني مي‌شود و به اين درويش فریاد
برمي‌آورد که من همان‌طور مي‌ميرم که تو مي‌ميري.
درويش ليخندي مي‌زند و مي‌گويد محال است، تو به هيچ‌وجه قادر
نيستي که مثل من بميري!

عطار تاکيد مي‌کند که نخير، همچنان مي‌ميرم که تو مي‌ميري.
اين درويش کوله‌پشتي خود را که بر پشت داشت در کنار خيابان
بر زمين مي‌گذارد و سر خود را بر روي کوله‌پشتي مي‌نهد و مي‌خواهد و
فوراً مي‌ميرد، جان به جاندار تسليم مي‌کند. عطار اول فکر مي‌کرد که
اين مرد شوخي مي‌کند، بازي مي‌کند، ولي کم‌کم متوجه شد که نه راست
مي‌گويد، بيرون رفت و اين درويش را تکان داد و ديد که نه، جان به
جاندار تسليم کرده است. انساني که تا اين درجه حيات خود و جسم و
روح خود را در کنترل داشته باشد که بتواند يك لحظه تصميم بگيرد و
جان به جاندار تسليم بکند. عطار منقلب مي‌شود و دکان خود را و ادويه
را و همه‌چيز را رها مي‌کند و سر به بيابان مي‌زند و مدت سي‌وسال اين
طرف و آن طرف کسب علم و فيض مي‌کند. و نتيجه آن که بزرگ‌ترين
عارف و فيلسوف زمان خویش مي‌گردد، که تمام اين‌ها از نفس درويشي
است که اين‌چنين خودباخته است و اين‌چنين بر وجود خود و بر حيات
خود سيطره دارد.

هستند اين انسان‌هايي که نه فقط شکم خود را بلکه حيات خود را،
همه‌ي وجود خود را تحت کنترل دارند. من ديده‌ام کساني را که حتي قلب
خود را از کار مي‌اندازند. تصميم مي‌گيرد، اراده مي‌کند، مي‌خواهد و
قلبش براي مدتي از کار مي‌افتد. يکي از اين دوستان ما بود که براي
پزشکان امتحان مي‌کرد و اين پزشکان گوشي مي‌گذاشتند و مي‌ديد
..... قلب او تکان نمي‌خورد و راستي به جايي رسيده بودند که اين
مرد مرده است. و بعد اراده مي‌کند، قلب خود را دوباره به کار مي‌اندازد.
هستند چنين کساني در حيات بر قلب خود، بر شکم خود، بر اراده‌ي خود،
بر سرتاسر وجود خود کنترل دارند، سيطره دارند، اسير جسم خود
نيستند، بلکه جسم آن‌ها اسير اراده‌ي آن‌هاست، در دست اراده آن‌هاست،
تسليم اراده‌ي آن‌هاست و اراده‌ي چنين انسان‌هايي با اراده‌ي خدای بزرگ
هماهنگ شده است، خواسته‌ي ديگري ندارند.

یادم هست روزگاری که بچه بودم و در فلسفه تعمق می‌کردم، با خود می‌گفتم که این مرد بزرگ، این روحانی عالی‌قدر که دعایش نزد خدای بزرگ پذیرفته است، چرا دعا نمی‌کند که این طاغوت سرنگون شود، یا فلان مرد کثیف بمیرد، یا خواسته‌های دیگری از این قبیل. آن روزگار فکر می‌کردم که اگر این مرد بزرگ دارای چنین قدرت روحی باشد باید همه‌ی قدرت روحی خود را به کار بیاندازد تا همه‌ی طاغوت‌ها و شیطان‌ها و افراد ناباب را سقط کند، بکشد، نابود کند و نمی‌فهمیدم که چرا چنین آرزوها و دعاها نمی‌کند. پیش خودم می‌گفتم که این مرد بزرگ که این قدر اراده و قدرت دارد، چرا اراده نمی‌کند که یکباره همه‌ی پول‌های بانک پیش او بیاید و این پول‌ها را بین فقرا تقسیم کند. اینها خواسته‌ها و تفکراتی بود که در بچگی برای من رخ می‌داد. اما بعد به خوبی دریافتم که چنین انسان‌هایی که به این درجه‌ی روحی و اراده رسیده‌اند، اراده‌ی آن‌ها با اراده‌ی خدای بزرگ هماهنگ می‌شود. آن‌ها دیگر روی هوا و هوس و روی خواسته‌های بچگانه عمل نمی‌کنند. آن‌ها بر اساس سنت خدای بزرگ و بر اساس قوانین خلقت و آنچه را که خدای بزرگ پذیرفته است، خود را هماهنگ می‌کنند و به آن خوشنود می‌شوند. امام حسین^(ع) می‌توانست دعا کند و ابن‌سعد و ابن‌زیاد را در هفتاد هزار لشکرش را در يك لحظه سقط کند؛ اما حسین^(ع) نمی‌خواهد اراده‌ای به غیر از اراده‌ی خدای بزرگ داشته باشد، می‌تواند و نمی‌خواهد خواسته‌های برخلاف سنت خدایی داشته باشد، همه‌ی وجودش اراده‌ی خداست، همه‌ی فطرت طبیعتش آئینه‌ی تمام‌نمایی اراده‌ی خدایی است. بنابراین آنچه را که خدای بزرگ و سنت خدای بر این انسان می‌پذیرد، او نیز راضی و خوشنود است و اراده‌ی او جز اراده‌ی خدای بزرگ چیزی طلب نمی‌کند، درخواست نمی‌کند.

یکی از بزرگترین نمونه‌های این انسان‌ها که برای ما مظهر انسانیت، مظهر الام، رمز حق و عدل به شمار می‌رود حضرت علی^(ع) است که در چنین روزهایی^۱ در محراب مسجدکوفه ضربت می‌خورد. این مرد بزرگ بهترین نمونه‌ای است که همه وجودش را خدای بزرگ پر کرده است جز خدا آرزویی ندارد. شما می‌دانید که هنگامی که به مسجد می‌رفت ابن‌ملجم را می‌بیند. حتی از قبل، مدت‌ها قبل به او خبر می‌دهد که تو کسی هستی که مرا به قتل می‌رسانی و حتی همان صبح که به سوی محراب می‌رفت ابن‌ملجم خوابیده بود، او را بیدار می‌کند. علی^(ع) می‌توانست که قاتل خود را با يك ضرب به دو نیم کند؛ اما اراده‌ی

او اراده‌ی خداست. برخلاف سنت خدایی نمی‌خواهد عملی انجام دهد. وجودش از اراده‌ی خدای بزرگ پر شده است. در بین دعا‌های بزرگی که این مظهر انسانیت و اسلام از خود به یادگار گذاشته است؛ دعای کمیل است که دوستان ما در این شب‌ها از آن استفاده می‌کنند. دعایی که از نظر عمق هیچ حدی و نهایی ندارد؛ دعا‌های بزرگی از این مرد به ما رسیده است. تصور کنید مردی را که از نظر قدرت جسمانی و رزم‌آوری در دنیا بی‌نظیر است؛ چنین مردی در دل شب اشک می‌ریزد، فریاد می‌کند، سر خود را به داخل چاه فرو می‌برد و ضجه می‌نماید. شما می‌دانید که اگر پیرمردی یا پیرزنی دست به دعا بردارند و چنین سخنانی را بر زبان خویش جاری کنند، امری است طبیعی؛ اما مردی قدرتمند و بی‌نظیر که از ضربت شمشیرش بزرگترین فرماندهان عرب به خاک افتاده‌اند، با چنین قدرت و یا چنین جبروت در مقابل خدای بزرگ خویش این چنین خاضعانه و خاشعانه ذکر می‌گوید، دعا می‌کند، اشک می‌ریزد و لابد می‌نماید. من يك جمله از دعا‌های او را ترجمه يك جمله‌ی او را برای شما می‌گویم که در دنیای عرفان، در سرتاسر تاریخ بی‌نظیر است. می‌فرماید: «ای خدای بزرگ من به بهشت تو طمعی ندارم، یعنی کارهایی که می‌کنم به طمع بهشت تو نیست، و از دوزخ تو نیز نمی‌هراسم، محرك من در این زندگی عشق به توست.»

همه‌ی وجود او را و قلب او را عشق خدای بزرگ پر کرده است. اگر مبارزه می‌کرد، اگر به کام ازدهای مرگ فرو می‌رفت، همه و همه‌ی محرك او عشق خدای بزرگ بود. می‌فرماید:

«ای خدای بزرگ تو مرا بسوزان، تو خاکسترم را به دست باد بسپار؛ یعنی هر شکنجه‌ای و هر عذابی که می‌خواهی بر من روبردار؛ اما مرا يك لحظه از خود دور مکن، زیرا دوری تو را نمی‌توانم تحمل کنم.»
آن‌گاه در جای دیگری می‌فرماید:

«من تاجر پیشه نیستم که به خاطر تجارت تو را عبادت کنم، من عاشق تو هستم و به خاطر عشق به توست که این مبارزه‌ها و این فعالیت‌ها را در زندگی انجام می‌دهم.»

این چنین انسان‌هایی هستند که وجود آن‌ها و سرتاسر حیات آن‌ها از خدا پر شده است، جز خدا نمی‌خواهند و جز خدا به راه دیگری نمی‌روند، و به راستی مظهر اسلام و رسالت مقدس ما چنین مردی است. اسلام علی^(ع) را نمونه قرار می‌دهد تا به انسان‌ها بگوید که هدف نهایی شما چنین شخصیتی است، درست است که به پایگاه او نمی‌رسید، ولی باید

او را هدف قرار دهید و سعی کنید که به جانب او رهسپار شوید. سعی کنید که وجود خود را و قلب خود را آنچنان تربیت کنید که به علی نزدیک شوید، علی الگوی شماست. رمز و نمونه‌ی شماست. از روزی که در خانه‌ی کعبه متولد می‌شود و در خانه‌ی خدا به شهادت می‌رسد، سرتاسر زندگی‌اش عبادت است، نه فقط مبارزه‌اش حتی استراحتش و خوابش ذکر خداست. عبادت خداست؛ زیرا سرتاسر وجودش را این صفات خدایی پر کرده است و آنچه را که انجام می‌دهد امر خداست، اراده‌ی خداست و چنین انسانی رمز ماست، سمبل ماست، هدف ماست. در این مکتب مقدسی که آن را اسلام می‌نامیم، ما می‌خواهیم که چنین انسان‌هایی به وجود بیایند، و سرتاسر تاریخ مبارزه‌ای است، جهش‌هایی است در پی تکامل که یک چنین انسان‌هایی قدم به عرصه‌ی وجود بنهند، و آن روزگاری است که امام مهدی (عج) ظهور می‌فرمایند، روزگاری است که چنین انسان‌ها اجتماع آن روز را پر می‌کنند. انسان‌هایی که وجودشان از صفات خدای بزرگ پر شده است. در چنین اجتماعاتی است که ظلم و ستم ریشه‌کن می‌گردد و هیچ اثری از ظلم و فساد و طاغوت باقی نمی‌ماند.

علی در روزگار خود بی‌نظیر بود، یکتا بود، فقط گروه انگشت‌شماری بودند که حتی از انگشتان دست تجاوز نمی‌کردند که علی را درک می‌کردند، علی را می‌فهمیدند، علی را واقعاً دوست می‌داشتند و پیروی می‌کردند؛ اما عده‌ی آنها بسیار بسیار قلیل بود. علی تنها بود و نمونه‌ی تنهایی او همان بود که در میان نخلستان‌های کنار فرات سر خود را به داخل چاه فرو می‌برد و از اعماق قلب خود ضجه می‌کرد، فریاد برمی‌آورد. این نشانی از تنهایی او بود که در دنیایی کسی او را درک نمی‌کرد، عدالت او را نمی‌فهمید و حتی نمی‌توانست با حق و حقیقتی که علی نمونه‌ی آن است زندگی کند. شما می‌دانید که **طلحه** و **زبیر** پرچمداران صدر اول اسلام بودند. طلحه و زبیر کسانی بودند که پس از کشته شدن **عثمان**، علی را به زور بر منبر بردند و او را مجبور کردند که خلافت را بپذیرد؛ اما درست چند ساعت پس از قبولی خلافت از طرف علی (ع) هنگامی که طلحه و زبیر و عده‌ای دیگر دور او حلقه می‌زنند، برای سیاست مملکت مشورت می‌کنند. **علی** (ع) یکباره شمعی را که در وسط این مجلس روشن بود خاموش می‌کند، طلحه و زبیر می‌گویند:

«اي علي چرا شمع را خاموش كردي؟» مي‌گويد: «تا جايي كه براي مصلحت مسلمين سخن مي‌گفتم حق داشتيم كه از شمع بيت‌المال استفاده كنيم؛ اما آنجا كه مسئله‌اي خصوصي و فردي مطرح مي‌شود، به هيچ وجه اجازه نمي‌دهم كه حتي يك لحظه از شمع بيت‌المال براي مصالح خصوصي صرف گردد.» اين بزرگ‌ترين ضربتي بود كه بر **طلحه** و **زبير** وارد مي‌شود. اين پرچمداران اسلام مي‌فهمند كه با عدل علي نمي‌توانند زندگي كنند. علي بالاتر از آن است كه بتواند با او زندگي كنند و به همين علت علي را ترك مي‌كنند. مي‌روند و **عائشه** را علم مي‌كنند و جنگ **جمل** را به راه مي‌اندازند و آن خونريزي‌هاي بزرگ كه نتيجه‌ي خودخواهي‌ها و خودپرستي‌هاي يك چنين كساني بود. خيلي سخت است كه كسي بتواند با عدل علي با حقيقت علي، زندگي كند. مردم آن روزگار نمي‌توانستند او را تحمل كنند، از آن بالاتر برادرش **عقيل**، عقيل برادر علي^(ع) بود، كه **مسلم بن عقيل** نماينده‌ي امام حسين^(ع) در داستان كربلاست كه در كوفه به شهادت مي‌رسد. عقيل خانواده‌ي بزرگي داشت و خود او نابينا بود و مقرري ماهيانه‌اي كه دولت براي او تعيين کرده بود، تكافوي بچه‌هاي او را نمي‌داد. او مي‌گويد كه برادرم خليفه‌ي مسلمين است، قدرت دارد، پيش او مي‌روم و شايد مقرري خود را به علت بچه‌هاي زياد، كمی زياد كنم. پيش علي^(ع) مي‌آيد و داستان فقر و فاقه‌ي خود را بازگو ميكند و از خويش بيشتري مي‌خواهد. علي^(ع) سكه‌اي را در آتش داغ مي‌كند و اين سكه را به دست عقيل نزديك مي‌كند. عقيل از شدت اين آتش ضجه برمي‌آورد كه اي علي با من كور چه مي‌كني؟ حضرت علي^(ع) به برادرش عقيل مي‌فرمايد:

«اگر تو نمي‌تواني كه گرمي اين سكه را كه به دست بشري ضعيف مثل من داغ شده است تحمل كني، چگونه انتظار داري كه من در روز قيامت آتش جهنم را كه به فرمان خدای بزرگ برافروخته شده است، تحمل كنم؟»

و اين عقيل، اين برادري كه به علي عشق مي‌ورزد، ولي نمي‌تواند با عدل علي زندگي كند، علي را ترك مي‌كند و به سراغ **معاويه** مي‌رود و اين داستان را براي معاويه ذكر مي‌كند و همگان اشك مي‌ريزند و از بزرگي علي و تقواي علي، از عظمت روح علي سخن مي‌گويند. اما همهي آنها مي‌دانند كه با عدل علي نمي‌توانند زندگي كنند. علي بزرگتر از آن است كه اجتماع آن روز بتواند وجود شريف او را تحمل كند و به همين علت است كه مي‌بينيم پس از حدود پنج سال جنگ و جدال و

مجادله با دشمنان به شهادت می‌رسد، بدون آن که بتواند اجتماع آشفته‌ی آن روز را آن‌گونه که می‌خواهد سروسامانی بدهد. در نتیجه **معاویه** به حکومت می‌رسد. اسلامی آمده بود که **قیصر** و **کسری** را نابود کند و حکومت خدایی را بر این جهان مستقر گرداند، یکباره می‌بینید **معاویه** و **یزید** و بنی‌امیه و بنی‌عباس می‌آیند و همان حکومت‌های امپراتوری را به راه می‌اندازند و به نام اسلام و از منبر نبی‌اکرم بر دنیا حکومت می‌کنند. و چه ظلم و جنایت بزرگی است، و همه‌ی این جنایات از این‌جا سرچشمه می‌گیرد که آن انسان‌ها این **علی بزرگ** را درک نمی‌کردند و نمی‌توانستند با عدل او، با حقیقت او، با عشق او، زندگی کنند. خیلی سخت است. در روزگار ما نیز اگر کسی پیدا شود که بخواهد به راستی مظهر حق و عدل باشد، چه بسا که اکثر مردم از او ناراضی شوند، او را تکفیر کنند، او را از خود برانند. بیشتر مردم انتظار دارند که افراد بر اساس مصلحت آنها و مصالح آنها عمل بکنند و سخن بگویند؛ اما اگر کسی بیاید که جز خدای بزرگ و جز حق و عدل هیچ برنامه‌ای نداشته باشد و مصالح همه را زیر پا بگذارند مردم از او می‌رنجند، زده میشوند. خیلی کم‌اند کسانی که تسلیم عدل و عدالت باشند. خیلی سخت است که با **علی** بتواند زندگی کنند. بنابراین تمام مبارزه‌ای که در طول تاریخ در گرفته است، برای این است که این انسان را مورد آزمایش قرار دهند این انسان را تربیت کنند با ذکر با عبادات، با نماز، با روزه و با انواع و اقسام امور تربیتی تا بتواند این حق را و این عدل را بپذیرد، این انسان آن‌چنان تربیت شود که همه‌ی وجودش را صفات خدایی پر کند و آماده شود که **علی‌وار** زندگی کند، آماده شود که حکومت **علی** را بفهمد، تسلیم عدل **علی** شود و آن روزگاری است که حضرت حجت^(عج) ظهور می‌فرماید و روزگاری است که این انسان‌ها به درجه‌ای از رشد رسیده‌اند و این صفات خدایی آن‌چنان در وجود آنها شعله افکنده است که خود را با عدل و عدالت هماهنگ می‌کنند. اگر رهبری مثل امام ظهور کرد که مظهر عدل و حق بود او را می‌پذیرند، به دنبالش می‌روند، از او اطاعت می‌کنند. و تمام ذکر ما، عبادات ما و روزه‌ی ما برای پروراندن همین نفس ما و وجدان ماست که ما را برای آن روز تربیت کند، که ما را آن‌چنان تربیت کند که اگر **امام مهدی**^(عج) در میان ما ظهور فرمود به دنبالش برویم، از او اطاعت کنیم، در رکابش بجنگیم و طاغوت‌ها را بر زمین بریزیم. اینجا است که ارزش ذکر، ارزش عبادات روزه و نماز برای ما روشن می‌شود. رسالت مقدس اسلامی ما با این عبادات خویش، این انسان را

تربیت می‌کند تا به آن نمونه‌ی عالی و بزرگواری که علی (ع) است نزدیک شود که کمال مطلوب خلقت است و خدای بزرگ همه‌ی وجود را به خاطر یک‌چنین انسانی خلق کرده است.

من از خدای بزرگ می‌خواهم که در این ماه مبارک رمضان، ماهی که ماه خداست، ماهی که ما همه میهمان خدا هستیم ذکر خدا را، عبادت خدا را، عرفان خدا را بر قلوب همه‌ی ما پرتوافکن سازد.

ما از خدای بزرگ می‌خواهیم که به یمن این ماه مبارک در میان این طوفان‌های حوادث، ما را هدایت بفرماید.

ما از خدای بزرگ می‌خواهیم که ما را هرچه بیشتر مستعد کند تا حکومت امام زمان را بپذیریم.

از خدای بزرگ می‌طلبیم که انقلاب مقدس ما را که یک جهشی در راه رسیدن به همان مدینه‌ی فاضله است، این انقلاب مقدسی که آمده است ما را هرچه بیشتر و زودتر برای آن روز تربیت کند، این انقلاب را پیروز گرداند.

از خدای بزرگ می‌طلبیم که کفار را، ابرقدرتها را، دشمنان داخلی و خارجی این انقلاب را از میان بردارد.

از خدای بزرگ می‌طلبیم که دشمنان ما و منافقین را که در میان ما توطئه می‌کنند، آتش‌افروزی می‌نمایند، همه را رسوا سازد، و از خدای بزرگ می‌طلبیم که امام امت ما را سلامتی و طول عمر اعطا فرماید.

والسلام علیکم ورحمة‌الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحيم

الصلاه و السلام علي سيد الانبيا والمرسلين ابي القاسم محمد صل الله
عليه و اله الطيبين الطاهرين

سخن از انقلاب بود و قبل از دخول به سخن خوش دارم بعضي از امتيازات انقلاب مقدس اسلامي ايران را براي دوستان توضيح دهم تا رسالت مقدسي را كه بر عهده‌ي همگان گذاشته شده است بيشتر روشن گردد. انقلاب اسلامي ما امتيازات فراواني دارد كه من براي شما چند يك از اين امتيازات را ذكر مي‌كنم. ما در انقلاب‌هاي مختلفي كه در عصر ما و در منطقه‌ي ما به ظهور پيوسته است، از الجزاير بگيريد تا كوبا و روسيه و ويتنام و چين و كشورهاي ديگر همه جا شاهد بوده‌ايد كه اين انقلاب‌ها با جنگ مسلحانه به پيروي رسيده است. مبارزه‌ها کرده‌اند، كشته‌ها داده‌اند و سال‌ها به طول انجاميده است تا بالاخره طاغوت خود را و نظام خود را واژگون کرده‌اند و به پيروي رسیده‌اند. در الجزاير كه ذكرش رفت. حدود يك ميليون و نيم شهيد دادند و مدت نه سال جنگيدند تا به پيروي رسيدند. در لبنان - كشور كوچكي كه فقط سه ميليون جمعيت دارد - در چند سال گذشته بيش از صدهزار نفر كشته شده‌اند، بيش از چهارصد هزار نفر مجروح و معلول شده‌اند؛ ولي هنوز هم به نتيجه نرسيده‌اند و اسراييل و نوكران داخلي اسراييل هر روز قطعه زميني را از شيعيان يا از مسلمين به زير سيطره‌ي خويش درمي‌آورند.^۱ در ميان تمام اين انقلاب‌ها كه همهي آنها با جنگ مسلحانه و كشت و كشتارهاي زياد همراه بوده است، انقلاب ما بي‌نظير است؛ انقلابي است كه ملتي بدون اسلحه با دست خالي در مقابل دشمني بزرگ قيام کرده است و در فرصتي کوتاه و با عده شهدياي معدود نسبت به عظمت انقلاب و قدرت دشمن (تعداد شهدا در طول ۱۵ سال به طور تقريبن بين شصت هزار تا هفتاد هزار نفر ذكر مي‌شود) بزرگترين پيروي‌ها را عليه بزرگترين

ابرقدرت‌ها و قوی‌ترین طاغوت‌ها و معجزه‌آسا به انجام رسانیده است. این یکی از معجزه‌های بزرگ انقلاب اسلامی ماست که در هیچ کشوری، در هیچ نظام دیگری آن را پیدا نمی‌کنید. این امتیاز بزرگ نتیجه‌ی قطعی و منطقی یک حقیقت بزرگ است و آن این که در انقلاب مقدس اسلامی ما ایمان و شهادت بزرگترین عامل پیروزی به شمار رفته است. کسانی که به خیابان‌ها می‌ریختند، وصیت‌نامه می‌نوشتند، و میلیون میلیون سینه خود را سپربلا می‌کردند و آن تظاهرات پرهیجان را به راه می‌انداختند، در هیچ کجای دنیا نظیر آن دیده نشده است. اینان با دست خالی به قدرت ایمان و اسلحه‌ی شهادت، بزرگترین و قوی‌ترین دشمنان را به زانو در آورند. نمونه‌های متعددی است که در انقلاب ما به ظهر پیوسته است که در مقایسه با انقلاب‌های دیگر، هیچ کجا نظیرش را نمی‌توان سراغ گرفت و من یک نمونه‌ی کوچک و کوتاه از انقلاب مقدس ایران را در روزهای اوج انقلاب برای شما ذکر می‌کنم. واقعه‌ای است که در تبریز اتفاق می‌افتد، هنگامی که صفوف تظاهرکنندگان پیش می‌رفتند و دوازده تانک ارتشی همراه با عده‌ای سرباز راه را بر تظاهرکنندگان می‌بندد در جلوی صفوف تظاهرکنندگان یک عالم دین حرکت می‌کند. سربازان از روی تانک‌ها رگبار گلوله را می‌گشایند و دو نفر از جوانان را به خاک شهادت می‌اندازند. عالم دینی که در جلوی صفوف حرکت می‌کرد، عمامه را از سر برمی‌دارد و سینه‌ی خود را چاک می‌زند و به آن سربازان ندا می‌دهد که اگر می‌خواهید این جوانان را به خاک بیاندازید، از شما می‌خواهم که اول سینه‌ی مرا هدف گلوله قرار دهید و بعد این جوانان را. و این عالم روحانی این سخنان را از ته دل، با ایمانی کافی و با سوز قلب ادا می‌کند و آن‌چنان بر دل سربازان می‌نشیند که دست آنها دیگر به ماشه‌ی مسلسل نزدیک نمی‌شود، منقلب می‌شوند، حالت دیگری به خود می‌گیرند، از روی تانک‌ها پائین می‌آیند، لباس خود را عوض می‌کنند و در صفوف مردم محو می‌شوند و در عرض پنج دقیقه دوازده تانک به تصرف ملت ما درمی‌آید. می‌بینید دوازده تانک، عده‌ی زیادی سرباز در عرض پنج دقیقه با فدا کردن دو شهید به تصرف ملت درآمده است. شما خوب می‌دانید که اگر می‌خواستند این تانک‌ها را به قدرت سلاح و در طی نبرد خونین به دست آورند، لااقل هزارها شهید می‌باید می‌دادند، اسلحه‌ی آنها می‌بایست قوی‌تر و آتش آنها شدیدتر از آتش تانک‌ها باشد. و نمونه‌ی این را در نبردهای دیگر در هر کجای دنیا می‌توان سراغ گرفت. هنگامی که سربازان احساس می‌کنند که

در مقابل آنها نیرویی است که آنها را به گلوله بسته است، آنها نیز برای حفاظت از جان خود برای حبّذات مسلماً می‌جنگند و تا آنجا که می‌توانند از رقیب بر زمین می‌ریزند؛ اما این‌جا می‌بینید که فقط دو شهید می‌دهند و در عرض پنج دقیقه دوازده تانک و صدها نفر سرباز را زیر سلطه‌ی خود درمی‌آورند. مسلماً پیروزی اینان نتیجه قدرت سلاح و زور مادی و فیزیکی نبوده است؛ قدرت آنها معنویت و ایمان بوده است و اینان به قدرت ایمان خود و معنویت خویش روح سربازان را به زیر سلطه درمی‌آورند. سعی نمی‌کنند که به قدرت اسلحه بر تانک‌ها پیروز شوند، بلکه با قدرت ایمان خویش قلب سربازان را تسخیر می‌کنند و آن‌جا که قلب سربازان و روح سربازان را تسخیر کردید، اسلحه آنها و تانک آنها و نیروی مادی آنها نیز در اختیار شما قرار خواهند گرفت. در این شکی نیست. بنابراین می‌بینیم که انقلاب ما از راه جدیدی وارد شده است و آن مسئله‌ی ایمان است. مسئله‌ی معنویت است. و این قدرت ایمان و معنویت بر جسم دشمن اثر نمی‌کند بلکه بر قلب دشمن، بر روح طرف مقابل تأثیر می‌گذارد و او را به زیر سلطه‌ی ملت درمی‌آورد و چنین معجزه‌ی بزرگی را در مدتی کوتاه با عده‌ای شهدای نسبتاً اندک به وجود می‌آورد. این یکی از امتیازات بزرگ انقلاب اسلامی ماست. اگر هستند کسانی از چریک‌ها و گروه‌ها و سازمان‌های دیگری که ادعاهای گزاف می‌کنند که با نبرد مسلحانه قادر شدند دولت طاغوت را به زیر بکشند اشتباه می‌کنند، آنها در خطا هستند. آن سازمان‌های چپی برای پیروزی خویش اقل پنج‌سال وقت می‌خواستند که در خلال مبارزات چریکی، در مدت پنج‌سال آرام آرام بتوانند قدرتی و سازمانی به وجود آورند تا در مقابل رقیب بایستند. این انقلاب و این پیروزی معجزه‌آسا به کلی خارج از حیطه‌ی قدرت آنها و طرز فکر آنها بود و نه تنها آنها بلکه هیچ‌کس در دنیا نمی‌توانست چنین پیروزی را بر آورد کند؛ حتی خود امریکا نمی‌توانست. روسیه شوروی نمی‌توانست تصور کند که چنین انقلابی در ایران به پیروزی می‌رسد؛ زیرا همه چیز را آنها می‌توانستند در زیر محک تجربه و امتحان خود در آورند جز ایمان و شهادت را؛ زیرا ایمان و شهادت از پدیده‌های مادی نیست که آنها بتوانند جز پارامترها و عوامل مادی و فیزیکی خویش به محاسبه در آورند. بنابراین پیش‌بینی‌های آنها غلط از کار درمی‌آید و انقلاب ما به پیروزی می‌رسد. این یکی از امتیازات بزرگ انقلاب مقدس اسلامی ماست.

يکي ديگر از اميتازات بزرگي که دل انسان‌ها را به درد مي‌آورد و آن يکي که در اين دنيا مي‌بينيم که مردم از ظلم و ستم جانشان به لب مي‌آيد. قيام مي‌کنند کشته‌ها مي‌دهند، فداکاري‌ها مي‌کنند تا يك نظام طاغوتي را به زير بياورند و يك نظام انساني با آزادي به وجود بياورند. تا بتوانند در اين محيط با آزادي به خوبي و خوشي زندگي کنند؛ اما شما تمام انقلاب‌هايي را که در دنيا و در عصر ما به ظهور پيوسته است و در نظر بياوريد. مي‌بينيد تمام اين انقلاب‌ها عاقبت به ديکتاتوري و يك حکومت فاشيستي انجاميده است. از کشور همسايه‌ي ما، صدام سفاک را بگيرد تا کشورهاي دور دست. بعد از اين انقلاب‌ها يك حکومت ديکتاتوري مطلق به وجود آمده است. در اين عراق که ذکرش رفت. در دوران گذشته و طاغوت آنها زور و ديکتاتوري بود، اما زور و ديکتاتوري که در حال حاضر در همين عراق جريان دارد، به مراتب شديدتر از زور ديکتاتوري و فسادي است که در نظام‌هاي گذشته وجود داشته است. به کشورهاي ديگر و نقاط ديگر سير و سياحتي کنيد، همه جا مي‌بينيد که پس از انقلاب‌ها يك حکومت زور و ديکتاتوري به وجود آمده است. اصلاً آن نظام‌هاي مارکسيستي که در دنيا مدعي انقلاب هستند، در تئوري‌هاي نظري خويش پيش‌بيني مي‌کنند که ديکتاتوري پلورتاريا، يعني ديکتاتوري طبقه‌ي کار بايد بيايد و اجتماع را اداره کند و از هيچکس و اهمه‌اي نيز ندارند. صراحتاً مي‌گويند که پس از انقلاب در نظام آنها يك ديکتاتوري طبقه‌ي کارگر به وجود خواهد آمد. آن هم طبقه‌ي کارگر. چه بگويم! چيزي را که نمي‌توان نامش را طبقه‌ي کارگر گفت واقعاً طبقه کارگر است! هيئتي، «پلېت بوري»^۱ به وجود مي‌آيد و با قدرت کامل ديکتاتوري فاشيستي شديدي را در اجتماع پياده مي‌کند که نظير آن را در روسيه‌ي شوروي يا کشورهاي ديگر ديده‌ايد. بنا بر اين مي‌بينيد عده‌ي زيادي هستند که در نظريات خويش بدون پروا نتيجه‌ي انقلاب را يك نظام ديکتاتوري به حساب مي‌آورند و در تاريخ نيز شاهد هستيد از الجزاير بگيري که يك نظام يك حزبي وجود دارد و يك نوع ديکتاتوري- و بعد لیبی، مصر، سوریه و هر کشور ديگري که در آنجا انقلاب شده است اين زور، و ديکتاتوري را در آنجا مي‌يابيد. جز انقلاب اسلامي ايران، که نه تنها ديکتاتوري به وجود نياورده است، بلکه آن قدر آزادي داده است که ملت ما از شدت آزادي گله مي‌کنند، انتقاد دارند. شما شاهد بوده‌ايد و شاهد هستيد که دشمنان انقلاب و دشمنان اسلام حتي به خيابان‌ها مي‌ريزند و تظاهرات راه مي‌اندازند. حتي عده‌اي از آن‌ها

مسلحانه به جنگ دولت می‌روند و در کردستان و خوزستان و گنبد کاوس آتش‌افروزی می‌کنند. یعنی در مورد انقلاب ما نه فقط دیکتاتوری به وجود آمده است که یک نوه هرج و مرج از آن نتیجه شده است. شما شاهد هستید که اکثریت ملت ما از این آزادی بی‌حد و حصر گله می‌کنند و معتقدند که نباید تا این اندازه آزادی باشد، باید جلوی توطئه‌گران و منافقین را گرفت. نباید به آنها اجازه داد که مسلحانه علیه انقلاب اسلامی ما دست به توطئه بزنند، همچنان که همه روزه زده‌اند و می‌زنند.

بنابر این امتیاز دومی را که برای این انقلاب مقدس ذکر کردم و برای تمام شما مفهوم و مدرک است، قضیه‌ی آزادی است که در تمام انقلاب‌های دیگر زور و دیکتاتوری به وجود می‌آید و در نظام اسلامی ما آزادی، آن هم بیش از اندازه. هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی شود که در این کشور آزادی وجود ندارد. می‌دانم عده‌ای از چپی‌ها و چریک‌های فدایی‌خلق هستند که گله می‌کنند و حتی دولت را متهم می‌کنند که جلوی آن‌ها را می‌گیرد؛ اما فقط می‌خواهم به شما بگویم که از حدود دویست روزنامه و مجله‌ای که در این کشور منتشر می‌شود فقط چند عدد از این روزنامه و مجلات جنبه‌ی اسلامی دارد. بیش از ۱۹۰ روزنامه و مجله چپی است که آزادی کامل حرف‌های خود را می‌زنند و به دولت حتی به رهبر عالی‌قدر انقلاب اهانت می‌کنند و هیچ‌کس جلوی آن‌ها را نمی‌گیرد. بنابراین پوچ می‌گویند اگر بگویند که دولت جلوی آزادی آن‌ها را سد کرده است. بنابراین می‌بینیم این انقلاب، انقلابی است که برخلاف انقلاب‌های دیگر دنیا آزادی داده است، حتی آزادی بی‌حد و حصر، تا به جایی که ملت ما می‌خواهد این آزادی را مطابق نظم و ترتیبی به در آورد که دشمنان این آب و خاک و ضدانقلاب نتوانند سوءاستفاده کنند. این قضیه‌ی دوم است، امتیاز دومی که انقلاب مقدس ما را بر همه‌ی انقلاب‌های دیگر امتیاز می‌بخشد.

یک امتیاز دیگری را نیز ذکر می‌کنم که سختم بیشتر در این باره است و آن در نفس انقلاب است. اصولاً در کشورهای مختلف هر کس هدفی دارد، مارکسیست‌ها می‌خواهند که طبقه‌ی سرمایه‌دار را از بین ببرند و طبقه‌ی کارگر را به جایی آن جایگزین کنند. بنابراین انقلاب به راه می‌اندازند. گروه‌های دیگر، کشورهای دیگر کسانی هستند که برای کسب قدرت وارد مبارزه می‌شوند تا عده دیگری را از بین ببرند و خود مصدر قدرت شوند. تمام این جنگ و جدال‌ها که آن‌ها به راه می‌اندازند، به خاطر مصالح مادی و شخصی و حزبی آنهاست. آن‌ها می‌جنگند،

مبارزه می‌کنند که طبقه‌ای را بر طبقه‌ی دیگر مسلط کنند. خانواده‌هایی را بر خانواده‌ی دیگر مسلط کنند، یا فردی بیاید و قدرت را به دست بگیرد و خود مصدر همه‌ی امور گردند. بنابراین در تمام این جنگ‌ها و جدال‌ها و منازعاتی که در جهان صورت می‌گیرد، منفعت طبقه یا منفعت حزب، با منفعت دسته و گروه و فرد مطرح می‌شود، جز در انقلاب اسلامی ما. می‌بینید در این انقلاب هیچ حزبی نیست که انقلاب را رهبری کند، هیچ دسته و گروهی نیست که بتواند قدرتی برای خویش کسب نماید. کسانی که به صحنه‌ی مبارزه می‌آیند، کسانی که سینه‌ی خود را سپر بلا می‌کنند، به خاطر خدا وارد مبارزه می‌شوند نه به خاطر مصلحت شخصی خود، نه به خاطر مصلحت شخصی طبقه‌ای معین، نه به خاطر مصالح حزبی خاص؛ به خاطر خدای بزرگ بدون آن‌که از کسی و از چیزی انتظاری داشته باشند سینه‌ی خود را سپر بلا می‌کنند و آماده‌ی شهادت می‌شوند. شما در روزهای اوج انقلاب اسلامی ما شاهد بوده‌اید کسانی که به خیابان‌ها می‌ریختند، وابسته به حزب و دسته‌ای نبودند، وابسته به طبقه‌ی خاصی نبودند، از همه‌ی طبقات، از همه‌ی قشرها و از همه‌ی اطراف از کوچک و بزرگ و از زن و مرد به صحنه‌ی نبرد می‌آمدند.^۱ آیا می‌توانید فکر کنید که اینان از کسی یا از چیزی انتظاری داشتند؟ به هیچ‌وجه. در همین میدان شهدا در خیابان هفدهم شهریور (ژاله سابق) که فاجعه‌ی خونین به بار می‌آورد و هزاران نفر به خاک شهادت می‌افتند، مردی را می‌بینید از جنوب شهر که دوان‌دوان به سوی شمال رهسپار است و در مسیر خود از هر کسی می‌پرسد که میدان ژاله کجاست. از او می‌پرسند که ای مرد چرا این‌قدر مضطرب و نگرانی؟ چرا این‌قدر عجله داری؟ چرا می‌روی؟ می‌گوید به سوی شهادت می‌روم، خود را برای شهادت آماده کرده‌ام و انتظار دارم که خود را به این صحنه‌ی مقدس برسانم و به افتخار شهادت نائل آیم. چنین مردی از کسی انتظاری نداشت، از طبقه‌ای از حزبی و از فردی و از رهبری انتظاری نداشت، فقط به خدای خود فکر می‌کرد و اگر انتظاری داشت اجر خود را از خدای بزرگ می‌خواست، از هیچ‌کس حتی از رهبر عالی‌قدر انقلاب انتظاری نداشتند، فقط خدای را در نظر می‌گرفتند. در همین میدان ژاله (شهدا) که ذکرش گذشت جوانی هدف گلوله قرار می‌گیرد و بر خاک می‌افتد. هنوز نیمه‌جان در او بوده است. تمام قوای خود را متمرکز می‌کند و بر پای می‌ایستد. تا آخرین لحظات حیات خود را در نماز به سر آورد. می‌خواهد که صلات شهادت به جای

آورد به نماز می‌ایستد و با آن خلوص و اخلاص که خون از بدنش سرازیر است و نماز شهادت شهادت به جای آورد، رگبار گلوله او را هدف قرار می‌دهد و به خاک شهادت درمی‌غلند؛ درحالی که بر زبانش و لبانش صلات شهادت جاری بوده است. چنین کسی از طبقه‌ای خاص، از طبقه‌ی کارگر باشد یا کارفرما، یا گروهی معین، یا رهبری به خصوص انتظاری نداشته است، فقط و فقط به خاطر خدای بزرگ وارد صحنه‌ی مبارزه شده است و جان خود را این‌چنین فدا کرده است. آن شخصت هزار، هفتاد هزار نفری که در طول انقلاب اسلامی ما به شهادت رسیدند، تمام آن‌ها این‌چنین بودند. هیچ‌یک نظری خاص و انتظاری مخصوص از فرد معینی یا از حزب معینی یا از دولت معینی نداشتند، و همین امری را که بیان می‌کنم در دنیا بی‌نظیر است. این سبب می‌شود که بزرگترین تغییر و تحول نفسی را در درون این انسان‌ها به وجود بیاورد، انسان‌هایی بسازد که این انسان‌ها به خاطر منافع مای خود یا منافع طبقه‌ی خاص و معینی وارد صحنه مبارزه نشوند، هدف آن‌ها فقط و فقط خدا باشد و بس. و این تغییر نفس آن‌چنان مهم است که هدف مقدس انبیا را تشکیل می‌دهد. قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»

«خدای بزرگ هیچ تغییر و تحولی را، هیچ قومی را متحول و متغیر نمی‌کند مگر آن‌جا که نفوس مردم متغیر می‌شود، آن‌گاه خدای بزرگ پیروزی و انقلاب را برای آن‌ها ارزانی می‌دارد.»

این خصوصیت بزرگ در انقلاب مقدس ما بوجود آمده است و شما دیدید که مردمی که به سوی شهادت رفتند و میلیون‌ها نفری که آماده شهادت شدند جز خدای بزرگ هدفی نداشتند، و آن انقلابی و آن حرکتی که مردمی را به این درجه‌ی رشد برساند که حبّ ذات را زیرپا بگذارند، مصالح شخصی خود را فدا کنند، همه‌چیز دنیوی را زیرپا بنهند و فقط به خاطر خدای بزرگ وارد مبارزه شوند، این تغییر و تحول نفسی بی‌نظیر است. این بزرگترین جهشی است که یک حرکت و یک انقلاب می‌تواند در مردم به وجود بیاورد. اگر شما به سیر تحول انبیا در وطل تاریخ نگاه کنید می‌بینید هدف مقدس انبیا همین بوده است که این انسان‌ها را تغییر و تحول دهند و از حالت مادی و لجنی، به انسانی خداگونه مبدلش کنند.

در این مسیر تکاملی که از لجن به معراج انسان در حرکت است، انبیا آمده‌اند که این تغییر و تحول را در انسان‌ها به وجود بیاورند و این جهش‌ها را در تاریخ تکاملی این انسان‌ها ایجاد کنند و انقلاب مقدس ما مفتخر است که یک‌چنین جهش بزرگی را به وجود آورده است، یک‌چنین تغییر و تحولی را در نفوس انسان‌ها ایجاد کرده است، و این هدفی است که انبیا بزرگ به خاطر آن مبعوث شده‌اند.

اکنون که سخن از انقلاب گفتم و به خصوص انقلاب مقدس اسلامی ما مطرح می‌شود، اضافه می‌کنم سه جنبه‌ی مختلف برای یک انقلاب باید در مدنظر قرار بگیرد. اول تغییر و تبدیل فیزیکی سلطه و قدرت؛ یعنی در یک کشوری سلطه‌ای وجود دارد که در کشور ما طاغوت و رژیم شاهنشاهی بوده است. اولین تغییر و تحول انقلابی تغییر سلطه است، مادی است، می‌توان آن را دید، می‌توان آن را مشاهده کرد و در تمام انقلاب‌های دنیا نیز این تغییر و تحول فیزیکی به وجود می‌آید و برای همگان ملموس است. همه آن را می‌توانند ببینند. هنگامی که ملک‌فاروق، در مصر سقوط می‌کند و عبدالناصر به جایی او می‌نشیند، هر کسی می‌بیند که یک سیستم سلطنتی و شاهی به یک سیستم جمهوری مبدل می‌شود، پادشاهی است که برای همگان ملموس است. قسمت دوم از یک انقلاب تغییر و تحول نظام، یعنی روابط و ضوابط قانونی اجتماعی است. شما می‌دانید که هر سیستمی و هر حکومتی برای خود روابطی دارد، قوانینی دارد، سیستمی دارد، نظامی دارد، نظام اقتصادی خاص دارد، نظام حکومتی مخصوص به خود دارد. هنگامی که انقلاب می‌شود، این نظام و اژگون می‌گردد. مثلاً می‌بینیم در روسیه شوروی، یک نظام فئودالی برقرار بوده است که بعد از انقلاب سوسیالیستی جایگزین می‌شود. در کوبا و همین‌طور در هر کجای دیگری می‌توان نمونه‌ای را سراغ گرفت. قسمت دوم تغییر نظام است و تغییر قوانین و روابط و ضوابط است که درست است که مادی نیست، ولی با مادیات سروکار دارد. قوانین و ضوابطی است که اصول مادی را معین می‌کند، نظام مادی و اقتصادی را مشخص می‌کند، قوانین است، ضوابط است. البته در رابطه با انقلاب اسلامی ما باید بگوئیم که هم‌اکنون دست‌اندرکار آن قسمت دوم هستیم؛ یعنی قسمت اول که تغییر سلطه بوده است به پایان رسیده، طاغوت به زیر کشیده شده و نظام جدید جمهوری اسلامی به جایی آن جایگزین شده است؛ اما قسمت دوم که تغییر نظام است، همچنان باقی و پابرجاست. نظام ما همچنان تغییر نکرده است، همان نظام قدیم در

ادارات ما و در ارتش ما و در حکومت ما وجود دارد و برنامه‌ی ما از این قرار است که با کمک مجلس و نمایندگان ملت بتوانیم این نظام اداری را زیرورو کنیم؛^۱ زیرا همگان می‌دانند که این نظام اداری نظام کارآمدی نیست، نظامی است که به درد نمی‌خورد، نظامی است که نمی‌تواند پا به پای انقلاب به پیش بیاید، جواب‌گویی احتیاج عصر ما نیست. درست است که در ادارات ما وزیر آدم مؤمنی است و معاون او و معاونین او نیز آدم‌های صالحی هستند؛ اما با یک وزیر و معاونین او قضیه تمام نمی‌شود. درمان دردها را نمی‌توان با یکی دو نفر به پایان رسانید، باید نظام را واژگون کرد و برای تغییر یک نظام، نظام اقتصادی، نظام حکومتی، نظام فرهنگی، تمام این نظام‌ها باید در خلال دراست و مطالعه و تحقیق به خود جامعه‌ی عمل بپوشانند. و البته وقت می‌گیرد؛ زیرا نظامی را که ما می‌خواهیم برقرار کنیم، الگویی برای اسلام خواهد بود، بنابراین نمی‌تواند از روی هوا و هوس معین شود، نمی‌توان هر چه را که خود بخواهیم برقرار کنیم و خدای ناکرده آبروی اسلام را و رسالت مقدس خویش را بریزیم. بنابراین باید مطالعه کرد، باید تحقیق کرد و به نظامی مترقی دست یافت. بنابراین قسمت دوم از انقلاب یک کشور تغییر نظام و تغییر سیستم آن کشور است، که وقت می‌گیرد و هم‌اکنون ملت ما دست‌اندرکار این انقلاب دوم است.

اما قسمت سوم که تأکید سختم در قسمت سوم است، انقلاب درونی است. انقلاب نفسانی، انقلاب معنوی که در انسان‌ها به وجود می‌آید. تا آنجا که انقلاب جنبه‌ی مادی دارد و فقط ظواهر را تغییر می‌دهد، ما آن را انقلاب نمی‌دانیم و همچنان که نظیرش را در کشورهای دیگر مثال زدیم. به فرض این که چنین انقلاب‌هایی به پیروزی برسند و به غرض آن که سلطه‌ای سقوط کند و سلطه‌ی دیگری جایگزین آن شود، نتیجه‌ی ملموسی از آن عاید نخواهد شد. انقلاب را هنگامی ما یک انقلاب اصیل می‌نامیم که انقلاب درونی و معنوی نیز برای انسان‌ها به وجود بیاورد. و همچنان که در مقدمه ذکر کردیم انقلاب مقدس اسلامی ما، انقلابی است که این تغییر و تحول نفسانی را پیش از پیروزی انقلاب به اوج خود رسانده است. و ما این را انقلاب می‌گوییم؛ زیرا این تغییر و تحول در نفوس انسان‌های ماست، در نفوس میلیون‌ها انسان ما به وجود آمده است، و این انقلاب درونی و معنوی به مراتب مهم‌تر از انقلاب مادی و فیزیکی است که در قسمت اول و دوم به ظهور می‌رسد.

در نقاط مختلف دنیا هستند کسانی و رهبرانی که می‌توانند این انقلاب فیزیکی را رهبری کنند. همچنان که در روسیه کردند، در کوبا کردند، در کشورهای دیگری نمونه نشان داده است؛ اما انقلاب اصیل اسلامی ما باید این انقلاب درونی و معنوی را در بعدی عمیق‌تر و وسیع‌تر از بعد مادی و فیزیکی خود در انسان‌ها ایجاد کند. در این موقع است که ما آن را انقلاب می‌نامیم، در این موقع است که به آن مفتخریم و آن را امتیازی برای خود می‌شماریم، و آن را جهشی در راه تکاملی انسان‌ها، در راه مدینه‌ی فاضله و ظهور **امام مهدی** (عج) به حساب می‌آوریم. اگر انقلاب درونی به همراه انقلاب ما نباشد، در سیر تکاملی به هیچ‌وجه مثمر ثمر باشد. آن قسمت مهم است و می‌تواند ما را در جهش تکاملی خود کمک کند که این تغییر و تحول درونی را در انسان‌های ما ایجاد کند. اینجا است که بر این انقلاب مقدس تکیه می‌کنیم و این انقلاب مقدس را قدمی بزرگ در راه ظهور بزرگترین مظهر انسانیت، بزرگترین رمز اسلام، بزرگترین رهبر عالی‌قنری که عالم را از عدل و داد پر خواهد کرد به شمار می‌آوریم.

ما شیعیان جهان به دو چیز مفتخریم که مسیر حیات و سیر تکاملی ما را مشخص می‌کند: یکی حضرت **علی** (ع) است، **علی** (ع) در نظر ما رمز اسلام، مظهر انسانیت و بزرگترین تجلی است که خدای برگ برای انسان‌ها ارائه داده است. و چنین شخصیتی که نمونه‌ی عدل و داد است، در مدتی کوتاه توانسته است که حکومتی را بر اساس عدل و قسط اسلامی به وجود بیاورد و در تاریخ به یادگار بگذارد. و به همین سبب در مکتب فلسفی ما این حکومت را یک فلسفه‌ی تحقیقی می‌گوییم؛ یعنی حقیقتی که جنبه‌ی تحقق به خود گرفته است، ذهنی نیست، نظری نیست، عینیت دارد، تحقیقی است و هر کسی که بخواهد می‌تواند به زمان این مرد بزرگ مراجعه کند و حکومت عدل و داد او را ببیند. بنابراین نمونه‌ی بزرگ و دسترس تاریخ، در برابر دیدگان ما قرار دارد و بعد نمونه‌ی دیگری متعلق به ما و اعتقاد ما شیعیان جهان است و آن حکومتی است که **امام مهدی** (عج) به نام مدینه‌ی فاضله در این جهان پیاده خواهد کرد. بنابراین زندگی ما انسان‌ها بین دو مسیر، بین دو نمونه، بین دو رمز در حرکت است؛ یکی حکومت **علی** (ع) و دیگری حکومت امام زمان که در آن روزگار ظلم و ستم از این جهان ریشه‌کن خواهد شد و عدل و داد در سرتاسر گیتی دامن خواهد گسترده. ما سعی می‌کنیم که از این حکومت نمونه‌ی **علی** (ع) که متأسفانه منحرف شده است، خود را به

حکومت امام مهدی (عج) برسانیم، منتها حکومتي که الي الابد برقرار خواهد شد. و هر حرکتی و هر جهتی که ما را به سمت جلو هدایت کند، هر جهتی که این تکامل نفسانی را در انسان‌های ما ایجاد نماید - که به حکومت امام مهدی نزدیکتر شوند- فرج امام زمان تسریع خواهد شد. این جاست که وظیفه‌ای بزرگی بر دوش یکان یکان ما قرار می‌گیرد که برای تسریع در فرج و ظهور امام باید این جهش تکاملی را در قلوب انسان‌ها تسریع کرد، و این وظیفه‌ی همه‌ی انسان‌هاست. انقلاب مقدس اسلامی ما - هم‌چنان که شرح دادم و هم‌چنان که شاهد بوده‌اید- بزرگترین جهش را در این مسیر به وجود آورده است و از این نظر مقدس است که به مقدار زیاد فرج امام را تسریع کرده است؛ زیرا تغییر و تحولی را درون انسان‌ها ایجاد نموده است که هیچ انقلاب دیگری و هیچ حرکت و نهضت دیگری و هیچ شخصیت دیگری قادر نبوده است که یک‌چنین تغییر و تحول بنیادی را در قلوب مردم و در نفوس مردم به وجود بیاورد. بنابراین ما از يك نقطه که حکومت امام **علي بن ابيطالب** (ع) است، حرکت کرده‌ایم و می‌خواهیم خود را به آن مدینه‌ی فاضله‌ی مقدس برسانیم و سعی می‌کنیم هرچه شدیدتر هرچه سریع‌تر این تغییر و تحول نفسی را در درون خود ایجاد کنیم تا امام زودتر ظهور کند؛ زیرا هیچ‌کس نمی‌خواهد که در يك محیط ظلم و فساد زندگی کند. همه آرزو دارند که در مدینه‌ی فاضله زندگی کنند، در جایی که زور نباشد، ستم نباشد، فساد نباشد، استعداد انسان‌ها به قدر امکان به کار بیفتد، آزاد باشند و تمام کمالات نفسانی آن‌ها بتواند به آزادی اوج بگیرد و به معراج برود. این آرزوی همه‌ی انسان‌هاست. و خود امام زمان نیز ناراحت است، از ظلم و ستمی که بر مردم ما می‌گذارد، از این جنایت‌ها و خیانت‌ها و ظلم‌ها و خونریزی‌ها که در دنیای ما جریان دارد. امام زمان رنج می‌برد. او آرزو می‌کند که هرچه زودتر ظهور بفرماید، هرچه زودتر بتواند که ریشه‌ی ظلم و فساد را براندازد؛ اما او مشاهده می‌کند که این انسان‌ها آمادگی پذیرش او را ندارند. هنوز تغییر و تحول کافی در نفوس آن‌ها به درجه‌ی تکامل نرسیده است که ظهر او را ایجاد کند. او منتظر است که ظهور کند، او بی‌قرار است که هرچه زودتر عدل و داد را در این دنیا بگستراند. و این وظیفه‌ی ماست که این تغییر و تحول را هرچه سریع‌تر انجام دهیم تا در ظهور او تسریع شود.

نمونه‌ای را که گامگاهی برای دوستان ذکر می‌کنیم، زندگی امام **علي** (ع) است که از آن‌جا که **علي** (ع) را با امام **مهدی** (عج) مقایسه کردیم،

در زندگي علي (ع) نیز مي بينيم که اين مرد بزرگ سي و پنج سال خانه نشين مي شود، سکوت مي کند، در کنج انزوا مي خزد، در مدت بيست و پنج سال علي (ع) دلخوش نبود، راضي نبود، از ظلم و فسادي که در اجتماع آن روز مي گذشت رنج مي برد، شکنجه مي ديد، در نيمه هاي شب به ميان صحرا مي رفت و سر خود را در داخل چاه فرو مي برد و آن چنان ضجه مي کرد که حتي دل سنگ هم آب مي شد. او ناراحت بود، ناراضي بود؛ اما محيط آن زمان نمي توانست که عدل علي را بپذيرد، وجود علي را تحمل نمي کرد؛ حتي در لحظاتي که عده اي از مسلمين، بزرگان از مهاجر و انصار در سقيفه جمع شدند تا خليفه اي معين کنند و ابوبکر را معين کردند، عده اي از طرفداران علي (ع) بر او خرده مي گرفتند که چرا قيام نمي کند؟ چرا حق خود را نمي گيرد؟ و علي (ع) در جواب آن ها مي فرمايد که اگر بيست و پنج نفر طرفدار داشت، مسلماً قيام مي کرد؛ اما متأسفانه طرفداران علي (ع) از انگشتان دست تجاوز نمي کردند. نظير سلمان و ابانر و عمار ياسر چند نفر بودند که علي را تحمل مي کردند؟ حتي شاهد بوديد طلحه و زبير دو صحابي بزرگ که علي را بر بالاي منبر کردند تا خلافت مسلمين را بپذيرد - همين طلحه و زبير، آن جا که منافع و مصالح آن ها با خط مکتبي علي (ع) مطابقت نمي کند آن ها عليه علي (ع) جنگ جمل را راه مي اندازند؛ چه خونريزي ها، چه جنابيت ها و چه خيانت ها؛ بنا بر اين اگر علي (ع) بيست و پنج سال خانه نشين مي شود، از آن نظر نبود که به سرنوشت مسلمين اعتنا نمي کرد. دلش مي سوخت، شکنجه مي ديد؛ اما مردم روزگارش شايستگي او را نداشتند، آماده ي پذيراي عدل او نبودند. در زمان ما نیز اگر اما زمان ظهور نمي کند، دليل آن نيست که به سرنوشت مسلمين بي اعتنا است. او مراقب مسلمين است. او از درد و شکنجه ي مسلمين رنج مي برد و حتي مطابق با احاديث ما و طرز فکر ما و اعتقادات ما هر کجا که ببيند رهبر اسلامي، مجتهد فقيه، دچار خطايي مي شود که در اثر خطاي او به مسلمين و به اسلام ضرري و خسارتي وارد مي شود، امام به ترتيب آن رهبر را هدايت مي نمايد. اين عقیده ي ما شيعيان است. بنا بر اين امام زمان، مراقب ماست، شاهد اعمال ماست و از فسادها و سقوط و ناراحتي ها رنج مي برد و شکنجه مي بيند. فقط منتظر است که ما آماگي آن را داشته باشيم که بتواند ظهور کند و مکتب مقدس خود را در اين جهان پياده نمايد.

شما مي دانيد که بر اساس احاديث ما هنگامي ظهور مي فرمايد که سيصد و سيزده نفر به ندای او لبیک مي گویند، هنگامي که سيصد و سيزده

كادر پيدا مي‌كند، سيصدوسيزده نفر ي كه بتوانند او را درك كنند، بتوانند اوامر او را پياده نمايند، آن‌گاه ظهور مي‌فرمايند. احتياج به سيصدوسيزده كادر دارد. كادرهاي او چه كساني هستند؟ كساني كه از يك‌طرف فقيه‌اند و متقي هستند. در اجتماع ما شايد بيش از سيصدوسيزده نفر فقيه و مجتهد و متقي وجود داشته باشد؛ اما براي امام زمان كافي نيست. امام زمان مجتهد مي‌خواهد كه مدير هم باشد، سياستمدار هم باشد، كسي باشد كه بتواند منطقه‌اي از اين زمين را اداره كند، كسي باشد كه بتواند حكومتي را به دست گيرد. در زمان ما دولت‌مردان فراوانند، سياستمداران دنيا را پر کرده‌اند؛ اما اينان كساني هستند كه تقوا ندارند، مجتهد نيستند، فقيه نيستند و امام زمان نمي‌تواند از چنين كساني استفاده كند. فقها نيز زيادند؛ اما مدير نيستند، اهل دولت و حكومت نيستند. آن‌ها نيز براي حكومت و مديريت آماده نيستند. بايد دولت‌مرداني به وجود بيايند كه فقيه و مجتهد باشند؛ يعني اجتماع ما به درجه‌اي برسد، به آن درجه‌اي از تكامل برسد كه فقيه دولتمرد، و دولتمرد فقيه و مجتهد باشد. و از اين افراد هنگامي كه يكي را بياييد، قادر خواهند بود كه كشوري را اداره كنند و واضح است كه اگر سيصدوسيزده نفر ي اين‌چنين در دنيا وجود داشته باشند، قادر خواهند بود كه همهي كشورهاي دنيا را با عدل و داد اداره كنند. بنا بر اين اگر امام زمان ظهور نكرده است، به خاطر آن است كه اين سيصدوسيزده كارد به وجود نيامده است. دليل بزرگتر آن است كه هنوز تغيير و تحول نفسي در قلوب و نفوس مردم جهان به وجود نيامده است، رشد عمومي و تكامل انساني براي پذيرش عدل و داد و رهبري عادل جهاني و آمادگي رحي حاصل نشده است. البته اين‌جا به يك تناقض بزرگ برمي‌خوريم كه اين تناقض بدین‌ترتيب قابل حل است، كه از يك‌طرف ظلم و فساد دنيا را فرا مي‌گيرد و از طرف ديگر رشد مردمی در انسان‌ها زياد مي‌شود و تغيير تكامل نفسي در انسان‌ها به اوج مي‌گردد. اين يك پارادكس است، يك تناقض است كه از يك طرف ظلم و فساد زياد مي‌شود و از يك ديگر تكامل نفسي در درون انسان‌ها به اوج مي‌رسد. معني آن اين است كه اين نظام‌هايي كه در دنيا وجود دارند و آمده‌اند و مي‌روند اين نظام‌ها بطلان خود را به اثبات مي‌رسانند. همه ثابت مي‌كنند كه جز ظلم و فساد نتيجه‌اي از آن‌ها عايد نخواهد شد و در ضمن همهي مردم دنيا به آن درجه رشد و آگاهي مي‌رسند كه بطلان اين نظام‌ها را درك مي‌كنند، به ظلم و ستم طاغوت‌ها پي مي‌برند. آن‌گاه آماده مي‌شوند كه اگر اجلي، رهبري، مرد بزرگي مثل امام مهدي (عج) ظهور

بفرماید، به دور او جمع شوند و این نظام‌های طاغوتی را رها کنند. امام زمان ظهور نمی‌کند که همه انسان‌ها را از دم تیغ بگذرانند، هنگامی ظهور می‌فرماید که اکثریت انسان‌ها با رشد و آگاهی خویش پذیرای حکومت او هستند، تشنه‌ی حکومت او هستند.

از نظر اجتماعی عادتاً انقلاب موقعی به وجود می‌آید، با ظهور امام موقعی رخ می‌دهد که دو پدیده وجود داشته باشد: اول تشنگی است. انسان‌ها باشند تشنه باشند. به آن درجه از تشنگی رسیده باشند که ظهور او را لاله بزند، عاشق او باشند، بخواهند که او هر لحظه ظهور کند. در زمان نبی اکرم شما شاهد بوده‌اید که مردم آن زمان تشنه‌ی چنین رسالتی بودند. ظلم و فساد به آن درجه رسیده بود که مردم خسته شده بودند. توان آن‌ها به پایان رسیده بود. حکومت‌هایی مثل قیصر و کسرا مردم را بدبخت و بی‌نوا کرده بودند و همه مردم دنیا تشنه‌ی این رسالت مقدس بودند و می‌خواستند که به دور او جمع شوند و خود را از طاغوت‌ها نجات دهند. این غلط است که عده‌ای می‌گویند اسلام با قدرت شمشیر پیشروی کرد، اسلام با قدرت رسالت خویش پیشروی کرد. بزرگترین پیشرفت‌هایی که اسلام در سرزمین‌های مختلف داشته است، فقط و فقط در سایه‌ی رسالت مقدس خود بوده است نه با زور سلاح. مردم تشنه بودند و به دنبال او می‌رفتند، تشنه بودند و این رسالت مقدس را می‌پذیرفتند. بنابراین اول تشنگی است. باید مردم ما تشنه شوند و ارزش و اهمیت چنین رسالتی را درک کنند تا امام ظهور بفرماید. دوم الگو است؛ قبل از آن که مردم جهان به نظامی بگردند، انقلابی را پذیرا شوند، لازم است که شمات الگویی برای آن‌ها به وجود بیاورید. هنگامی که از نبی اکرم مثال می‌زنیم، این الگویی را که به وجود آورد را بررسی کنیم. نبی اکرم الگویی به وجود آورد، الگویی کوچک بود در مدینه‌ی کوچک، الگویی اسلامی به وجود آورد که همه‌ی مسلمانان از مهاجرین و انصار با هم برادر بودند، برابر بودند، همدیگر را دوست می‌داشتند، در آن محیط اخلاص و صفا زندگی می‌کردند. هنگامی که سفرای کشورهای خارج به مسجد مسلمانان می‌آمدند، اختلاف نبی اکرم و دیگران را درک نمی‌کردند و هنگامی که می‌دیدند همگان بر زمین نشسته‌اند با این خلوص و صفا زندگی می‌کنند، این الگو در ذهن آن‌ها می‌ماند و با کشور خود مقایسه می‌کردند و به این نتیجه می‌رسیدند که این الگوی مقدس جواب‌گویی مشکلات اجتماعی آنان است. بنابراین هنگامی که ما می‌خواهیم ایدئولوژی خود را به پیش ببریم، باید الگو نشان دهیم. آن

کسانی که می‌خواهند با نظریات صرف، با تئوری تنها دشمنان را متقاعد کنند که به ایدئولوژی اسلام بگردند، سخت در اشتباه‌اند، باید الگو نشان داد. و انقلاب مقدس اسلامی ما نظامی و الگویی به دنیا ارائه داده است. فراموش نکنید مثال‌هایی برای شما می‌زنم که آموزنده است / انقلاب اسلامی ما می‌آید و الگویی به جهان عرضه می‌دارد، می‌گوید:

«نه شرقی نه غربی»، حرف کوتاهی است، ولی قبل از انقلاب مقدس ما هیچ‌کس در جهان قدرت نداشت که چنین الگویی را ارائه دهد. شما شاهد هستید تمام انقلاب‌هایی که در دنیا به وجود آمده است، اگر خواسته‌اند علیه امریکا بجنگند به روسیه تکیه کرده‌اند. انقلاب فلسطین یکی از این نمونه‌هاست. برای آن که علیه امریکا یا علیه صهیونیسم بجنگند به روسیه تکیه می‌کنند و شما شاهد بوده‌اید که به همین علت مجبور می‌شوند موضع‌گیری‌هایی بکنند که برای ملت ما و انقلاب ما مسخره است. در مورد افغانستان یک‌بار می‌بینید که از روسیه شوروی غدار و سفاک طرفداری می‌کنند و انقلابیون مسلمان را که هم‌روزه صدها شهید می‌دهند، آن‌ها را به زیرپا می‌گذارند، فراموش می‌کنند، چرا این چنین است؟ زیرا دیدگاه فلسفی آن‌ها با دیدگاه فلسفی ما تفاوت دارد. آن‌ها به روسیه شوروی کمونیستی تکیه کرده‌اند. از روسیه شوروی پول و اسلحه می‌گیرند. بنابراین باید خط‌مشی روسیه شوروی را نیز بپذیرند و این فقط انقلاب مقدس اسلامی ماست که جرأت می‌کند، شجاعت دارد که یک چنین الگوی جدیدی را به جهان عرضه بدارد و شما خواهید دید که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ما انقلاب‌های دیگری به وجود خواهد آمد که این الگو را نمونه قرار خواهد داد.

در مقدمه سخنان امتیازات بزرگی را برای انقلاب مقدس اسلامی ایران ذکر کردم. تمام این امتیازات الگوهای جدیدی است که این انقلاب مقدس به جهان عرضه می‌دارد، و این الگوهاست که بزرگترین جهش تکاملی انسان‌ها را به سوی مدینه‌ی فاضله امام مهدی (عج) مهیا می‌نماید. بنابراین از یک طرف ما باید تشنه‌ی ظهور او شویم و از طرف دیگر باید الگوهای به وجود بیآوریم که این الگوها ظهور او را، فرج او را تسریع بکند. و این انقلاب مقدس اسلامی ما یک نمونه‌ی آن است.

نکته‌ای را که در آخر سخنان باید ذکر کنم این که ما در چنین شرایطی قرار داریم؛ بین حکومت علی (ع) یعنی الگوی پنج‌ساله‌ی عدل امام علی (ع) و مدینه‌ی فاضله‌ای که منتظر آن هستیم. می‌دانیم که امام زمان (عج) در میان ما وجود دارد، حضور دارد، زندگی می‌کند و مراقب

اعمال و رفتار ماست و هر کجا که رهبري ما اشتباهي کرد، به طريقي خويشتن را مي‌نماياند و خطاي رهبر را جبران مي‌کند. شما شاهد معجزه‌هايي بوده‌ايد که در طول انقلاب حتي در ماه‌هاي گذشته در کشور ما به وقوع پيوسته است آيا فکر مي‌کنيد که اين معجزه‌ها بدون دليل و بدون سبب بوده است؟ علم و قوانين عالم اثبات مي‌کنند که هيچ‌چيز بدون علت و بدون دليل نمي‌تواند به وجود بيايد. ممکن است که ما علت آن را ندانيم؛ ولي علتني دارد و علت بزرگ آن، آن است که امام زمان ما با اشرافي که بر رهبري ما دارد، اين رهبر را هدايت مي‌فرمايد و خطاهاي او را جبران مي‌کند، سبب مي‌شود که اين معجزه‌ها به وجود بيايد تا اين رسالت مقدس، اين انقلاب بزرگ به پيروزي برسد و اين جهش تکاملي در راه ظهور او و پياده کردن مدينه‌ي فاضله‌اش به وجود بيايد.

امام زمان (عج) در ميان ما زندگي مي‌کند، حضور دارد، وجود دارد؛ ولي اکثريت ما نمي‌فهميم، وجود او را لمس نمي‌کنيم و اين بزرگ‌ترين نقص، بزرگ‌ترين کمبود در جامعه شيعيان ماست. شيعيان ما عادتاً امام زمان (عج) را به صورت يك اسطوره پذيرفته‌اند. امام زمان را شخصيتي در تاريخ به حساب مي‌آورند. همچنان که درباره‌ي حضرت علي (ع) و امام حسين (ع) تفکر مي‌کنند، امام زمان را نيز آن‌چنان به نظر مي‌آورند و اين خطاي بزرگي است، نقص بزرگي است. از دیدگاه فلسفي ما در اين دنيا نمي‌تواند اين انسان بدون رابطه‌ي قلبي و اشرافي به خدای بزرگ وجود داشته باشد، در روزگاري که انبيا مبعوث شده‌اند، اين رابطه اشرافي و الهامي بين انسان و خدا را به وجود آورند و بعد از پيامبران، امامان بوده‌اند و ما معتقديم که در امتداد مسئوليت امامان، امام غايب نيز اين رابطه‌ي قلبي بين انسان و خدا را به وجود مي‌آورد و محال است که لحظه‌اي بر اين عالم بگذرد و اين رابطه‌ي اشرافي و الهامي بين انسان و خدا وجود نداشته باشد.

اين بزرگ‌ترين نقشي است که امام زمان (عج) در حال حاضر بازي مي‌کند و مراقب اعمال ماست و تمام حرکات ما را مشاهده مي‌کند. و در حال حاضر وجود دارد، حضور دارد؛ اما متأسفانه ما در غفلت به سر مي‌بريم ما در غيبت به سر مي‌بريم. او غايب نيست. او مثل خورشيد تاباني است که نور مبارکش بر همه‌جا مي‌تابد. در کوچک‌ترين زواياي عالم وجود تشعشع مي‌کند. اين ما هستيم که چشمان خود را بسته‌ايم. کسانی هستند که چشم ندارند، کورند، نمي‌بينند، عده‌ي ديگري هستند که چشم دارند؛ ولي چشمان خويش را بسته‌اند و بنا بر اين قدرت ندارند که

این نور را ملاحظه کنند، **خَتَمَ اللَّهُ عَلَي قُلُوبِهِمْ وَ عَلَي سَمْعِهِمْ وَ عَلَي أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً** ^۱، کسانی هستند که قلوب آن‌ها و گوش آن‌ها و چشم آن‌ها را پرده‌ی ضخیمی پوشانده است و بنابراین چنین تشعشعی را مشاهده نمی‌کنند؛ ولی این خورشید تابان وجود دارد، حضور دارد و تشعشع وجودش باید در کنج هر زاویه‌ی این هستی بتابد تا این هستی بقا استمرار داشته باشد. اگر این وجود، اگر این رابطه الهامی و اشراقی برای لحظه‌ای قطع شود، این دنیا بقای خود را از دست می‌دهد. این انسان رابطه‌ی قلبی و اشراقی خود را با خدای بزرگ از بین می‌برد، باید وجود داشته باشد و وجود دارد.

بنابراین اگر امام غیبت کرده است، این غیبت، غیبت ماست نه غیبت او. و او آرزو می‌کند که هر لحظه، هر چه زودتر ظهور بفرماید و این دنیا را از عدل و داد پر کند و مدینه‌ی فاضله‌ای را که هدف و آرزوی انسان‌هاست، در این عالم پیاده نماید. این ما هستیم که چشمان خود را بسته‌ایم. این ما هستیم که آمادگی نداریم. بنابراین منطقی که از آن معجزه گرفته می‌شود آن که ما بتوانیم به خصوص پس از انقلاب با شکوه معجزه‌آسای اسلامی، این تغییر و تحول نفسی را در درون خود به وجود بیاوریم. بتوانیم چشمان خود را باز کنیم و از این نور مقدس مستفیض شویم. بتوانیم آماده‌ی پذیرای وجود او و ظهور او گردیم تا به امید خدا هر چه زودتر ظهور بفرماید و دنیا را از عدل و داد پر کند.

من از خدای بزرگ می‌طلبم که به ما عرفان دهد که وجود او را و ظهور او را هر چه زودتر شاهد باشیم.

من از خدای بزرگ می‌طلبم که امر فرج امام زمان را هر چه زودتر تسریع بفرماید.

از خدای برگ می‌خواهیم که این ابرقدرت‌ها نمایندگان ظلم و زور و فساد و طاغوت را نابود گردانند.

از خدای بزرگ می‌طلبم که دشمنان و منافقین را رسوا گردانند. و بالاخره از خدای بزرگ می‌طلبم که رهبر عالی‌قدر ما را سلامتی و طول عمر اعطا بفرماید.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

بسم الله الرحمن الرحيم

الصلاه و السلام علي سيد الانبيا والمرسلين ابي القاسم محمد صل الله
عليه و اله الطيبين الطاهرين

بنا به روایتي امشب ليله القدر شبي است که سرنوشت انسان‌ها در آن معین می‌شود. در این شب نوشته می‌شود که چه کسی حرّیاحی است و چه کسی ابن‌سعد. همچنان که می‌دانید لحظات باریک و حساسی در زندگی انسان‌ها وجود دارد که با یک تصمیم، با یک اراده راه خود را مشخص می‌کند که جهنمی هستند یا بهشتی. و این از سخت‌ترین لحظاتی است که برای یک انسان در زندگی او دست می‌دهد. گاهی ممکن است این شب ليله القدر در وسط صحنه‌ی معركة برای انسانی دست بدهد، ممکن است شخص در بازار باشد، در پادگان باشد، در سر کار خود حاضر باشد. آنجایی که باید تصمیم بگیرد و راه خود را یکسره کند، این طرف یا آن طرف، آنجا ليله القدر اوست. و قرآن کریم و ماه مبارک مقدس رمضان بر نبی اکرم نازل می‌شود و راه خیر و شر را برای انسان‌ها مشخص می‌کند و به طور کلی برای همه‌ی انسان‌ها، ليله القدر به شمار می‌رود. بنابراین ما در شب مقدسی قرار داریم. ليله القدر به خصوص شبی است که حضرت **علي ابن ابیطالب**^(ع) مظهر انسانیت و رمز والای رسالت مقدس اسلامی ما در صبحگاهان چنین شبی ضربت می‌خورد و در محراب مسجد کوفه به خاک و خون خویش می‌غلطد و این فاجعه‌ی بزرگ تاریخ، این شب را برای ما استثنایی می‌کند. شب **علي** است، رمز انسانیت، مظهر فداکاری و عشق و محبت و ایمان و تقوا و شجاعت. و آنچه باید درباره‌ی یک انسان بگویید، در این شب و درباره‌ی **علي**^(ع) باید گفته شود.

اصولاً خلقت این دنیا با وجود **علي**^(ع) به درجه‌ی کمال می‌رسد. آنجا که رسالت مقدس اسلامی ما می‌خواهد یک مظهر برای این انسان

نشان دهد، يك نمونه‌ي بارز نشان دهد، علي را نشان مي‌دهد. علي نمونه‌اي است كه اين رسالت مقدس مي‌خواهد به اين دنيا و اين انسان نشان بدهد كه بايد هدف حيات باشد. بايد همه‌ي انسان‌ها سعي كنند كه خود را به درجه‌ي او برسانند. رسالت مقدس ما با امامت علي^(ع) به اوج خود مي‌رسد. انسانيت با وجود علي حقيقت پيدا مي‌كند و شما مي‌دانيد كه ما ايراني‌ها با اين روح لطيف و احساسات پرشور چه عشق و چه علاقه‌اي به علي داريم. اين نمودار آن است كه در تاروپود وجود ما عشق حقيقت، عشق زيبايي، به درجه‌ي كمال وجود دارد و اين انسان‌ها اگر اين عدل و حقيقت را در وجود خود پيدا نکنند، مي‌خواهند در وجود ديگري بيبند و او را رمز خود قرار دهند و او علي است. يعني آن‌گاه كه در آرزوها و در تخيلات ملت ما يك آرزوهايي وجود دارد كه نمي‌توانند اين آرزوها را در وجود خود تحقق ببخشند، سعي مي‌كنند كه اين خواسته‌ها و آرزوها را در وجود كامل ديگري بيبند كه او علي^(ع) است و از اينجا است كه مي‌بينيم علي^(ع) براي ما ايراني‌ها رمز مي‌شود، مظهر مي‌شود علي علي مي‌گويند، هر كجا مي‌رويد سخن از علي است. به خاطر دارم هنگامي كه در دانشگاه تهران دانشجو بودم، مقاله‌اي نوشتم كه در مقدمه‌ي مقاله گفته بودم كه اگر پرستش ذات غيرخدايي مجاز مي‌بود، مسلماً علي را مي‌پرستيم. علي كسي است كه با وجود خود، وجود خدايي را اثبات مي‌كند؛ يعني از روي وجود علي مي‌توان فهميد كه خدايي وجود دارد؛ چون تجلي صفات خداست، عدل مطلق است، مظهر حقيقت است. هرچه درباره‌ي علي بگوئيد، كم گفته‌ايد. شما مي‌دانيد كه هنگامي كه انسان‌هايي به اين درجه، به اين شكوه، به اين عظمت وجود دارند، اين انسان‌ها بايد قرباني شوند، بايد به شهادت برسند. شما در اسطوره‌هاي تاريخي نيز نگاه كنيد، حتي در اسطوره‌هاي تاريخ خودمان در ايران نگاه كنيد، يكي از اين اسطوره‌ها رستم است. مي‌دانيد كه رستم از نظر دلاوري و جنگاوري در زمان بي‌نظير بود و هنگامي كه فردوسي - اين شاعر بزرگ - مي‌خواهد يك اسطوره را به اوج عظمت برساند، او را قرباني مي‌كند، او را به شهادت مي‌رساند. درباره‌ي امام حسين^(ع) نيز اين چنين است. تمام اسطوره‌هاي تاريخ هنگامي كه از مردان بزرگ ياد مي‌شود، كساني هستند كه از نظر دلاوري و شجاعت و فضاييل و كمالات به اعلا درجه مي‌رسند و در آخرين مرحله‌ي اوج، همه وجود خود را قرباني خدا مي‌كنند، فدا مي‌شوند. و اينجا است كه عظمت آن‌ها و بزرگي آن‌ها بيش از پيش به

ظهور می‌رسد و این نیز درباره‌ی علی (ع) صدق می‌کند. چنین شخصیتی، چنین شخصیت و الایی که از همه چیز به درجه‌ی کمال رسیده است در نبرد، در علم، در تقوا، در ادب و بلاغت، در تدبیر، در فلسفه، در هر چه بگوئید به درجه‌ی کمال رسیده است و چنین انسانی که کامل مطلق می‌شود، باید در راه خدا نیز قربان یگردد تا عظمت او به درجه‌ی اوج برسد و علی (ع) نیز در چنین شبی یا صبحگاه چنین شبی در مسجدکوفه به دست ابن‌ملجم ضربت می‌خورد و به خاک و خون خویش در می‌غلطد. من خود مسجدکوفه را دیده‌ام و یک شب را تا صبح به تنهایی در داخل این مسجد به سر آوردم. در پائین منبری که علی (ع) بر آن می‌رفت و آن خطبه‌های شورانگیز را می‌خواند، در آن محرابی که ضربت می‌خورد و به خاک و خون خویش می‌غلطد، روحی دارد، احساسی دارد، حالاتی دارد که نمی‌توانم برای شما شرح دهم. و من خود حالاتی داشتم در آن شب تا به صبح در کنار آن منبر و در کنار آن محراب. همه‌ی تاریخ گذشته علی (ع) و آن شب از برابر دیدگانم رژه می‌رفتند. همه را می‌دیدم و چه حالاتی بود و چه شبی. مسجدکوفه و محراب حضرت علی که در آن جا به شهادت می‌رسد.

علی (ع) عالی‌ترین نمونه‌ای است که رسالت مقدس اسلامی به عالم ارائه می‌دهد. یکی از بزرگترین صفات او عدل است، عدل و عدالت، که امشب می‌خواهم درباره‌ی عدل و عدالت علی شمه‌ای برای شما بازگو کنم. شما می‌دانید که عدل و عدالت از بزرگترین و مقدس‌ترین صفات خدایی است. بین صدویک صفت الهی، هنگامی که صفات را برمی‌شمارند، عدل و عدالت از مهم‌ترین این صفات است. این صفت خدایی آن قدر مهم است که در مکتب تشیع ما عدل خدا را یکی از اصول پنج‌گانه‌ی دین قرار داده‌اند. برادران سنی ما در اصول دین سه تا می‌شمارند توحید، نبوت، معاد. اما مکتب تشیع دو اصل دیگر را اضافه می‌کند که یکی عدل خداست؛ یعنی خدا عادل است و دوم امامت. بنابراین عدل و امامت مختص به شیعه است که اصول پنج‌گانه تشیع را تسکیل می‌دهد. البته عدل و عدالت آن‌چنان نیست که برادران سنی ما آن را نپذیرند. عدل را می‌پذیرند؛ اما در مکتب تشیع حساسیت شدیدی بر عدل و عدالت وجود دارد. مکتب تشیع معتقد است که اگر در اجتماع ما عدل و عدالت وجود نداشته باشد، هیچ صفت دیگر خدایی تحقق نمی‌پذیرد. از رحمان، رحیم، کمال، جمال، جلال، خلاقیت و علم، از صفات دیگر هیچ فایده‌ای مثمر ثمر نخواهد بود، مگر این که عدل و عدالت در اجتماع

برقرار گردد. بنابراین اختلافی که بین مکتب تشیع و تسنن وجود دارد، تأکیدی است که شیعیان بر عدل و عدالت می‌کنند، به عنوان نمونه می‌دانید که در مکتب تسنن هنگامی که عده‌ای وارد مسجد می‌شوند، هر کس که در جلو ایستاده است و نماز می‌خواند دیگران به او اقتدا می‌کنند، او را امام قرار می‌دهند؛ اما در مکتب تشیع عدل امام شرط است؛ یعنی هر کس که می‌خواهد به این امام اقتدا کند باید به عدل او اعتماد داشته باشد، وگرنه نمی‌تواند به او اقتدا نماید. در روزگار می‌بینید که بزرگان اهل نسنن به خلفا، به پادشاهان، به زمامداران اقتدا کرده‌اند، آن‌ها را پذیرفته‌اند؛ در حالی که در مکتب تشیع، بزرگان مکتب تشیع هیچ‌گاه در مقابل زمامداران و خلفا تسلیم نشده‌اند، بلکه با آن‌ها مبارزه کرده‌اند. در مکتب تشیع زمامدار باید متقی باشد، باید معصوم باشد، باید پاک باشد، باید عادل باشد؛ اما نزد برادران سنی ما این مطرح نیست. شما در مصر می‌بینید که در زمان **ملك فاروق** جامعه‌الازهر (جامعه‌الازهر مثل حوزه‌ی علمیه قم ماست که بزرگترین مدرسین و علمای دین در جامعه‌الازهر تدریس می‌کنند و بزرگترین مفتی آن‌ها به نام **شیخ شلتوت** معروف بود). از **ملك فاروق** اطاعت می‌کرد و بعد از آن که **جمال عبدالناصر** کودتا کرد و **ملك فاروق** را از مصر بیرون انداخت، همین جامعه‌الازهر باز **عبدالناصر** را به رهبری و زمامداری پذیرفت و از او اطاعت می‌کرد. و هنگامی که **جمال عبدالناصر** به رحمت ایزدی می‌پیوندد و سادات خائن بر سر کار می‌آید، باز هم می‌بینید همین جامعه‌الازهر از سادات دفاع می‌کند و دنباله‌رو همین سادات می‌شود و بر اعمال خیانت‌بار سادات صحه می‌گذارد و حتی هنگامی که سادات در بیت‌المقدس دست دوستی و محبت به **موشه دایان** و بزرگترین ستمگران صهیونیسم می‌دهد، جامعه‌الازهر سعی می‌کند که اعمال سادات را توجیه کند و به آن وجهی قانونی می‌بخشد. این اختلاف بزرگی است بین تسنن و تشیع که در مکتب تشیع، عدل و عدالت آن‌قدر مهم است که هر فقیهی، هر شیعه‌ای نمی‌تواند از کسی اطاعت کند، یا امامت کسی را بپذیرد، الا به عدل و عدالت او اعتماد و اطمینان داشته باشد. و این عدل و عدالت آن‌قدر مهم است که یکی از ارکان پنجگانه‌ی اصول دین به شمار می‌رود، که خدا عادل است، و این عدل باید در جامعه بشریت مستقر شود. امامت نیز تجلی عدل خداست در جامعه امام، امام معصوم، کسی است که این عدل خدایی را پیاده می‌کند. مظهر عدل خداست در

جامعه بین مردم. بنابراین بین عدل و امامت رابطه‌ی بسیار نزدیکی وجود دارد و در حقیقت این دو اصل يك واقعتاًند، يك حقیقت‌اند. دوم رهبری است که می‌خواهد این صفت را در جامعه پیاده کند. بنابراین یکی از بزرگترین خصوصیات تشیع، عدل و عدالت است و مظهر این مکتب، علی^(ع) نیز باید مظهر عدل و عدالت باشد، بزرگترین نمونه‌ای باشد که این عدل و عدالت را بتواند در جامعه‌ی انسان‌ها نه فقط در زمان خود، بلکه برای ابدیت به ثبوت برساند، نمونه نشان دهد، سبیل عدل و عدالت برای سرتاسر تاریخ باشد. و علی^(ع) يك چنین شخصیتی است.

درباره‌ی عدل هم‌اکنون سخن می‌گوئیم، آن را به سه مرحله مختلف تقسیم می‌کنیم. عدل در مرتبه‌ی اول، عدل شخصی است که از هر انسانی در جامعه انتظار می‌رود که تا این درجه دارای عدل باشد و عدالت را پیشه کند. به عنوان مثال هنگامی که در يك نماز جماعت امام را در نظر می‌گیرد می‌خواهیم که امام عادل باشد، اما این عدل امام يك مرتبه پائینی از عدل است. در شروطی که برای عدل این امام در نظر می‌گیرند، می‌خواهند که این امام مشهور به فساد نباشد، ظلم نکند، به گناهان کبیره دچار نگردد. اگر همین‌قدر عدل داشته باشد، برای امامت نماز جماعت کافی است. بیش از آن اگر باشد بهتر است؛ ولی همین مقدار کافی است، والا نمی‌توان امامی را پیدا کرد که راستی مثل علی باشد. اگر بخواهند مثل علی باشد، در جهان سخت است که نظیر او را بتواند بیابند. بسیار معدودند، بسیار کم‌اند کسانی که بتوانند در اجتماع مثل علی عمل کنند و اگر بخواهند بر این میزان بسنجند، کسی پیدا نمی‌شود. بنابراین برای امام جماعت يك درجه از عدل، يك درجه پائین از عدل کافی است، و این عدل شخصی است.

مرحله‌ی دوم که مرحله‌ای بالاتر است، مرحله قضاوت است. قاضی یعنی کسی که می‌خواهد بین انسان‌ها حکم کند و می‌داند هنگامی که کسی می‌خواهد افراد را در مقابل خود قرار دهد و بین حق و باطل تمیز قائل شود، ممکن است دچار احساسات خود شود، دچار منافع و مصالح گروهی قرار بگیرد و بنابراین حق را زیر پا بگذارد بنابراین يك درجه بالاتر از عدل نیاز است. این انسان باید قادر باشد که در قضاوت خویش بین انسان‌ها، تسلیم هوا و هوس نگردد و منافع و مصالح گروهی و قومی و حزبی او را تحت تأثیر قرار ندهد، و این نیز يك مرحله‌ی بالاتری از عدل است. شما می‌دانید که بسیاری از بزرگان

توصیه می‌کنند که قاضی نشوید؛ چون مسئله‌ی قضاوت بسیار مشکل است که کسی بتواند حق را و عدل را آن‌چنان که باید و شاید مراعات کند و تسلیم هوا و هوس خویش نگردد. این مرتبه‌ی دوم عدل است که مرتبه‌ی قضاوت است. بزرگترین مرحله‌ی عدل در زمامداری و در حکومت به معرض ظهور می‌رسد. عدل حاکم، عدل امام، عدل کسی که بر یک اجتماع حکومت می‌کند. این انسان باید از نظر عدل در بالاترین درجه قرار گرفته باشد. زیرا سرنوشت انسان‌ها و جامعه به دست اوست و روابط بین جامعه‌ی اسلامی و دول دیگر را اوست که معین می‌کند. بنابراین از نظر عدل و عدالت باید در بالاترین درجه قرار گرفته باشد. بنابراین برای عدل سه درجه برشمردیم. عدل برای امام جماعت، عدل برای قاضی، و سوم عدل برای حاکم و زماندار - که عدل او به راستی باید مثل علی باشد - در بالاترین درجه‌ی دقت و شدت قرار گرفته باشد. بنابراین هنگامی که درباره‌ی علی^(ع) نگاه می‌کنیم این مراتب مختلف را درباره او می‌بینیم، حس می‌کنیم. چقدر زیباست درباره‌ی علی^(ع) در این شب مقدس و مبارک که سخن از علی است. می‌خواهم نمونه‌هایی از زندگی این مرد بزرگ را که شاید همگان شنیده‌اید، بازگو کنم. چه شخصیتی است، چه وجودی است و عدل و عدالت او به چه اندازه است که این چنین مظهر و رمز قرار می‌گیرد و برای همه‌ی تاریخ مقتدا می‌شود. و رسالت مقدس اسلامی ما می‌خواهد که حاکم‌هایی زمامدارانی مثل او را برگزینند. از نظر شخصی بسنجید عدل علی را. می‌گوید همه شب باید گرسنه بخوابم. گرسنه بخوابم تا شاید که در قلمرو حکومت من گرسنگانی وجود داشته باشند و از آن‌جا که نمی‌توانم به همه‌ی آنها دسترسی پیدا کنم، باید خود من با آن‌ها برابر باشم، با آن‌ها یکسان باشم.

مردی که در زندگی خود به یک قرص نان جو اکتفا می‌کند، نان و نمک غذای اوست. مردی که در صحنه‌های نبرد در خیبر را با یک ضربت می‌کند و بزرگترین رزمندگان عرب را با یک ضربت بر خاک می‌اندازد، غذای او یک قرص نان جوین است. مردی که سالیانه به یک لباس یا دو لباس کرباس اکتفا می‌کند. مردی که هنگامی که نعلینش پاره پاره می‌شود، خود در وسط صحنه معرکه پائین می‌آید و با دست مبارک خود نعلین خویش را می‌دوزد و هنگامی که یکی از بزرگترین رهبران عرب به او می‌رسد و می‌پرسد که ای علی تو چه می‌کنی در وسط میدان نبرد، این نعلین تکه تکه را می‌دوزی و وصله می‌کنی؟

حضرت علي اين نعلين را جلوي او مي اندازد و مي گويد:
«به خدا سوگند كه اين خلافت و اين حكومت بر شما، در نظر من
از اين نعلين كم ارزش تر است، بي اهميت تر است.»
و در جاي ديگري است كه مي فرمايد:
اين حكومت بر شما و اين خلافت بر شما از آب دهان بزگر، در
نظر من است.

هنگامي كه درباره ي شرايط رئيس جمهور يا ديگران كساني سؤال
مي كردند، خود من يكي از شرايط را همين شرط ذكر مي كردم. كسي
باشد كه اين مقام او را نگيرد، او را منحرف نكند. اگر كسي بخواهد
علي وار فكر كند، علي وار حس كند، علي وار عمل نمايد، اين مقام ها، اين
قدرت ها، اين حكومت ها بايد از اين لنگه كفش پاره پاره شده براي او
كم ارزش تر باشد؛ اما كساني كه با خاطر مقام سنگ به سينه مي زنند، به
ديگران حمله مي كنند، تهمت مي زنند، توطئه ها به پا كي كنند و عالمي را
به آتش مي شكند، آن ها كه اسير دنيا هستند، اسير خودخواهي و
مصلحت طلبي هستند به هيچ وجه نمي توانند علي وار زندگي كنند و ديد
علي را داشته باشند.

به هر حال علي چنين كسي است كه در زندگي شخصي خود
اين چنين عمل مي كند. هنگامي كه به زندگي خانوادگي او رسيدگي
مي كنيد، همين نمونه عدل و عدالت را مي بينيد. ببينيد كه برادرش عقيل
كه از او مسن تر است، بينايي و چشمان خود را از دست داده است، و
عقيل مردمي معيل است. فرزندان زيادي دارد و جيره اي را كه دولت به
او مي پردازد، براي فرزندان كافي نيست. برادرش علي (ع) خليفه ي
مسلمين است. با خود فكر مي كند كه پيش برادر مي روم و بر حصه ي
خود كم مي افزايم. پيش علي مي آيد و فقر و فاقه ي خانوادگي خويش را
براي علي بازگو مي كند و از علي مي خواهد كه به جيره ي ماهيانه او
بيفززايد. علي (ع) سكه اي را داغ مي كند و در آتش افروخته گرم مي نمايد و
اين سكه را به دست عقيل مي گذارد، يا به دست او نزديك مي كند. عقيل
از شدت آتش ضجه برمي آورد:

كه اين برادر با من چه مي كني؟ چرا مرا مي سوزاني؟ علي (ع)
مي فرمايد؛

اي عقيل تو نمي توانستي كه به سكه داغ را تحمل كني، سكه اي را
كه توسط انساني ضعيف گرم شده باشد، چگونه انتظار داري كه من در
روز قيامت آتش عذاب خدای را تحمل كنم.

همین عقیل، همین کسی که نمی‌تواند با علی زندگی کند. به سراغ معاویه می‌رود و همین داستان را برای معاویه در جلسه‌ی او شرح می‌دهد و در آن‌جا همه گریه می‌کنند، همه متأثر می‌شوند، حتی کسانی که دشمن علی هستند، حتی کسانی که با او می‌جنگیدند، حتی کسانی که به او تهمت می‌زنند در مقابل این عدل در مقابل این تقوا بر خود می‌لرزند، متأثر می‌شوند، این است علی!

یا هنگامی که طلحه و زبیر از پرچمداران صدر اول اسلام علی^(ع) را بر نمیر می‌کنند و بر او فشار می‌آورند که خلافت را بپذیرد، علی^(ع) به آن‌ها اصرار می‌ورزد که مرا خلیفه نکنید، این مقام را به دیگری بسپارید، ولی به او اصرار می‌کنند و به او فشار می‌آورند و هنگامی که بر منبر بالا می‌رود و همه‌ی مسلمین در مقابل او می‌نشینند، اول کلمه‌ای که از زبان مبارکش خارج می‌شود، این است که معاویه بیش از بیست سال در شام حکومت کرده است که بر منبر خلافت بالا رفته است، هنوز پایه‌های حکومتش محکم نشده است، چگونه قادر است که معاویه را از حکومت شام خلف بکند. پسر عمویی دارد به نام ابن عباس که از بزرگترین متفکرین صدر اول اسلام است و از بهترین سیاستمداران روز به شمار می‌رود. ابن عباس که در وسط جمعیت نشسته بود انگشت خود به دندان می‌گیرد و به علی^(ع) نشان می‌دهد که این تصمیم تصمیمی است غیر عاقلانه است. علی^(ع) نگاهی به ابن عباس می‌کند و از اضطراب او درمی‌یابد که چه می‌خواهد بگوید و به او می‌گوید:

ای عباس، ای پسر عم، من می‌دانم که تو چه می‌خواهی بگویی، تو می‌خواهی بگویی که هنوز خلافت من مستحکم نشده است و چگونه می‌خواهم معاویه را که بیست سال بر شام حکومت کرده است خلع کنم و تو می‌خواهی که من مدتی صبر کنم تا پایه‌های حکومت مستحکم شود، آن‌گاه معاویه را خلع کنم؛ اما قسم به خدا که اگر از شب تا به صبح قاعده‌ی آهنین را در آتش گذاخته کنند و بر گردنم بیندازند و مرا عریان از شب تا به صبح به صبح بر خار مگیلان بکشانند، همه‌ی آن‌ها را تحمل می‌کنم؛ اما متحمل نمی‌کنم که برای یک لحظه ذره‌ای ظلم از طرف این حاکمان ستمگر بر مردم بینوا وارد شود. همه‌ی این عذاب را تحمل می‌کنم؛ ولی نمی‌توانم بپذیرم که دانه‌ای را به ظلم از دهان موری بستانم، آن را تحمل نمی‌کنم.

در حقیقت می‌بینید که علی می‌خواهد نمونه نشان دهد. نظر او حکومت نیست، نظر او خلافت نیست، نظر او قدرت نیست، او می‌خواهد

نمونه‌ی عدل و عدالت را برای عالمیان نشان دهد و نشان دهد که به خاطر عدل و عدالت باید مصلحت ظاهری را و همه چیز را زیر پا گذاشت و این چنین قاطعانه عمل کرد. عده‌ای فکر می‌کنند که علی می‌خواست حکومت کند، علی می‌خواست خلافتی بزرگ به وجود بیاورد، علی می‌خواست از اقیانوس هند تا اقیانوس اطلس را یک امپراطوری بزرگ تشکیل دهد؛ درحالی که علی در این خیال نبود. می‌خواست معیار مشخص کند، می‌خواست نمونه‌ای به دنیا نشان دهد که این عالمیان بتوانند بر اساس آن راه مقدس این رسالت را بفهمند و به دنبال آن بروند. این مقصد علی^(ع) بود.

در حکومت می‌خواهم دو نمونه را از دقت علی^(ع) برای شما بازگو کنم که بسیار زیباست و نشان می‌دهد که این مرد بزرگ تا چه اندازه در عدل خود دقیق بوده است. یکی در نبرد جمل. می‌دانید نبرد جمل نبردی است که طلحه و زبیر و عایشه همسر پیغمبر را با خود همراه می‌کنند و عده‌ای از مسلمانان را فریب می‌دهند و علیه علی^(ع) در نزدیکی بصره، جنگی به راه می‌اندازند. در این نبرد که فرماندهی با عایشه است، بر شتری سوار شده و طلحه و زبیر در اطرافش قرار گرفته‌اند. علی^(ع) می‌فرماید: از لشکریان دشمن اگر کسی بر خاک افتاد؛ یعنی مجروح شد، مزاحمش نشوید، رهایش کنید. اگر کسی از صحنه نبرد گریخت دنبالش نروید، رهایش کنید. آژادش بگذارید که از صحنه‌ی نبرد بگریزد.

آن‌گاه در نبرد صفین، (نبردی بود بین علی^(ع) و معاویه ملعون در نزدیکی شام) حضرت علی ابن ابی‌طالب می‌فرماید که:

اگر از سربازان دشمن کسی مجروح شد و بر زمین افتاد اسیر کنید رهایش نکنید. اگر کسی از صحنه‌ی جنگ گریخت، دنبالش کنید، تعقیبش کنید، یا او را بکشید یا اسیرش کنید و رهایش ننمایید.

عده‌ای می‌پرسند که چگونه است علی^(ع) دو فرمان متناقض در دو جنگ مختلف صادر می‌فرمایند. آیا نسبت به معاویه کینه و بغض خاص داشته است؟ اما جواب این چنین نیست. آن کسانی که در تاریخ دقیق می‌شوند و این لطایف تاریخی را حس می‌کنند، به دقت عدالت علی در زمامداری و فرمانداری پی می‌برند تا چه اندازه‌ای در عدل خود دقیق و عمیق است. و جواب این سؤال اینجا است که در نبرد جمل، فرماندهی خود در وسط معرکه است. و او عایشه است و دشمن پایگاه گریزی ندارد، شهری، منطقه‌ای، کشوری، بیمارستانی ندارد. اگر کسی مجروح

شد و بر زمین افتاد نمی‌توانند او را به بیمارستان خود ببرند و مداوا کنند و دوباره او را به صحنه‌ی جنگ گسیل بدارند، یا اگر کسی از صحنه‌ی جنگ گریخت، پایگاهی ندارد که به آنجا برود و به پایگاه دشمن کمک کند. هنگامی که به فرماندهی خود پشت کرد و گریخت، یعنی از صحنه‌ی جنگ خارج شده است و هنگامی که کسی مجروح شد یا گریخت و از صحنه‌ی جنگ خارج شد، نباید او را تعقیب کرد، نباید مزاحم او شد، نباید او را کشت، او بی‌طرف است باید رهاش کرد. اما در نبرد صفین دشمن پایگاه دارد و پایگاه دشمن شام است، دمشق است، در آنجا فرماندهی دارند که معاویه، است در آنجا بیمارستان‌ها دارند. هنگامی که کسی بر زمین می‌افتد و مجروح می‌شود، ممکن است که او را به بیمارستان برسانند و مداوا کنند و دوباره به صحنه‌ی جنگ بازگردد. هنگامی که کسی از معرکه نبرد می‌گریزد، به پایگاه خود می‌رود و از هم‌هی اسرار معرکه‌ی نبرد، دشمن را آگاه می‌کند و اطلاعاتی که به دشمن می‌دهد، خطرناک است. بنابراین باید او را تعقیب کرد، او را گرفت؛ زیرا حتی در لحظه‌ای که از معرکه‌ی نبرد دور می‌شود، دشمن است و در راه دشمنی و جنگ می‌کوشد. بنابراین علی (ع) در فرامین خود بی‌نهایت دقت می‌نماید. و در مکتب اسلام باید فرماندهانی، کسانی وجود داشته باشند که تا این درجه دقیق و عادل باشند و عدالت را به خوبی رعایت نمایند.

این‌جاست که می‌گویند عدل زمامدار، عدل زمامدار، عدل فرمانده، باید در اعلاترین درجات خود قرار داشته باشد؛ زیرا سرنوشت جامعه و انسان‌ها در دست اوست. این است عدل علی! می‌بینید!

اما نمونه‌ی دوم هنگام قضاوت و تساوی در مقابل قاضی است. علی (ع) در بازار یا در یکی از جاده‌ها راه می‌رفت و یک شخص یهودی به او برخورد می‌کند و ادعا می‌کند که این زره امیرالمؤمنین و خلیفه‌ی مسلمین، متعلق به اوست. تصور کنید! یک یهودی در شهر کوفه، در پایتخت حکومت علی ادعا می‌کند که این زره خلیفه‌ی مسلمین و امیرالمؤمنین متعلق به اوست. علی برآشفته نمی‌شود. می‌گوید: نزد قاضی می‌رویم. و نزد قاضی می‌روند. قاضی به حضرت علی می‌گوید: یا ابي الحسن بنشینید؛ اما شخص یهودی را به اسمش صدا می‌کند، نه با کنیه‌اش، یعنی بین علی (ع) و آن یهودی یک اختلاف جزئی قائل می‌شود. یکی را با لقب صدا می‌کند و دیگری را با اسم. علی (ع) قاضی را از مقام قضاوتش خلع می‌کند. می‌گوید تو به درد قضاوت نمی‌خوری. هنگامی که

دو نفر در مقابل تو قرار می‌گیرند، باید با هر دو یکسان عمل کنی. **فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ** درجه‌ی عدالت و عدل و بی‌نظری تا چه اندازه است. مقایسه کنید کسانی را که می‌خواهند علی‌وار زندگی کنند، علی‌وار قضاوت کنند و خط آن‌ها علی باشد، باید عدل آن‌ها تا چه اندازه دقیق باشد.

یا همان داستان دیگری که درباره‌ی طلحه و زبیر ذکر کردیم که بر او فشار می‌آوردند و علی را بر منبر می‌نشانند و با او بیعت می‌کنند. آن‌گاه یک جلسه‌ی خصوصی تشکیل می‌دهند و با علی صحبت می‌کنند. هنگامی که صحبت آن‌ها به خصوصیات و مصالح شخصی می‌انجامد، علی^(ع) شمعی را که در وسط جلسه می‌سوخت فوت می‌کند، شمع را خاموش می‌کند. طلحه و زبیر اعتراض می‌کنند که: ای علی چرا شمع را خاموش کردی؟

علی می‌فرماید: تا آن‌جا که برای منافع و مصالح مسلمین فکر می‌کردیم، حق داشتیم که از این شمع استفاده کنیم؛ اما آن‌جا که منافع و مصالح شخصی مطرح می‌شود، اجازه نمی‌دهم که حتی یک لحظه این شمع بیت‌المال به خاطر منافع و مصالح اشخاص مصرف گردد.

دقت عدل او به این درجه است. علی^(ع) می‌خواهد به طلحه و زبیر بفهماند که شما انتظاراتی از من دارید؛ ولی حتی یک لحظه از یک شمع کوچک بیت‌المال نمی‌گذرم تا چه رسد به حکومت‌ها، تا چه رسد به سرنوشت مردم. و این بزرگترین درسی است که علی می‌خواهد به طلحه و زبیر، بلکه به همه‌ی تاریخ بدهد و همان جاست که طلحه و زبیر احساس می‌کنند که با علی نمی‌توانند زندگی کنند او را ترک می‌کنند و به دشمنان علی می‌پیوندند و جنگ جمل را به راه می‌اندازند.

به راستی اگر بخواهید بشمرید کسانی که علی را می‌پذیرفتند و می‌توانستند با عدل علی زندگی کنند، عددشان از انشگتان دست کمتر بود. عده‌ای از ما هستند که علی می‌گویند؛ ولی مسلم بدانید که اگر علی به میان ما می‌آمد و می‌خواست با ما زندگی کند، اکثریت افراد نمی‌توانستند با علی زندگی کنند، عدل علی را بپذیرند. سیار سخت است که کسی بتواند با عدل علی زندگی کند. این ظلم‌ها و این ستم‌ها که در اجتماع ما می‌گذرد، این ناپسامانی‌ها و بی‌عدالتی‌ها، مگر علی قادر بود که آن‌ها را بپذیرد، در مقابل آن‌ها سکوت کند. شما تصور کنید اگر علی^(ع) امروز ظهور می‌کرد، در میان ما ظاهر می‌شد، او چه می‌کرد و مردم ما با او چه می‌کردند؟ آیا مردم ما می‌توانند او را تحمل کنند؟ به هر

حال در روزگار علي^(ع) یاران مخلص او فقط به اندازه‌ی انگشتان دست بودند، مثل اباذرها، سلمان فارسی‌ها، عمارها که علي را درك مي‌کردند، به او عشق مي‌ورزیدند و حاضر بودند که در سایه‌ی عدلش زندگی کنند؛ اما دیگران نمی‌پذیرفتند. حتي طلحه و زبیرها، حتي ابوبکرها.

هنگامي که نبي اکرم^(ص) رحلت مي‌فرماید و مسلمین یا عده‌ای از بزرگان مسلمین در سقیفه دور هم جمع مي‌شوند و درباره‌ی خلیفه مسلمین فکر مي‌کنند، مسلماً آن‌ها علي را مي‌شناختند، تقوای علي را مي‌دانستند، شجاعت علي، فداکاری علي، ایمان علي، بلاغت علي، استعدادهاي علي برای همهي آن‌ها روشن بود. اما آن‌ها نمی‌خواستند که با چنین نمونه‌ای زندگی کنند. آن‌ها ترجیح مي‌دادند که پیرمردی بیاید ضعیف، که به قول مرحوم آیت‌الله طالقانی نعلینش از خودش جلوتر برود و مزاحم کسی نباشد. اما علي کسی بود که از تمام خانواده‌های عرب چند نفری را در جنگ‌ها کشته بود. علي آن قدر قاطعیت داشت که با يك ضربت بزرگترین دشمنان را دو نیم مي‌کرد. عدل علي آن قدر دقیق و سخت بود که حتي **طلحه** و **زبیر** بر او پشت مي‌کنند و این مسلمان‌ها نمی‌خواستند که چنین عدلی زندگی کنند. ترجیح مي‌دادند ابوبکری بیاید پیرمرد، افتاده، ملایم، ناتوان که در سایه‌ی او همگان آسوده باشند و براساس هوا و هوس خود رفتار کنند و خلیفه نتواند که جلوی آن‌ها را بگیرد. امروز نیز اگر علي^(ع) بیاید معلوم نیست روزگار بهتری داشته باشد. چه بسا که او را تکفیر خواهند کرد، او را بد خواهند گفت. شما مي‌دانید که علي^(ع) در محراب مسجدکوفه ضربت مي‌خورد و به خاک و خون خویش مي‌غلند، مردم شام انگشت خود را به دندان مي‌گزند؟ و با تعجب مي‌پرسند که مگر علي^(ع) مسلمان بود؟ مگر علي نماز مي‌خواند؟ مگر علي به مسجد مي‌رفت؟ چگونه شد که علي به محراب رفت و در محراب ضربت خورد؟ آن‌چنان دشمنی و کینه یا او داشتند و آن‌چنان دنیا را با تبلیغات شوم خود پر کرده بودند که هیچ‌کس تصور نمی‌کرد که علي مسلمان باشد و نماز بخواند. دستگاه تبلیغاتی ابوسفیان آن قدر توانا بود که همهي مغزها را شستشو داده بود و آن‌ها را به این درجه رسانده بود که رسانده بود که چنین مرد بزرگی را که مظهر انسانیت است، عالی‌ترین تجلی این عالم خلقت است، او را تکفیر مي‌کردند و پس از شهادتش برای سال‌های سال در سرتاسر کشورهای اسلامی بر منابر و خطبه‌های نماز جمعه علي را لعن مي‌کردند. او را سب مي‌گفتند، او را نفرین مي‌کردند. تصور کنید چه دنیایی است! و طاغوتیان تا چه اندازه با علي

کینه و عدوات داشته و چه دروغ‌ها و چه تهمت‌ها که می‌ساختند و بر او روا می‌داشتند.

فرزند عالی‌قدرش **حسین بی‌علی** (ع) سرور شهیدان در روز عاشورا هنگامی که در حلقه‌ی محاصره دشمن قرار می‌گیرد، اولین کاری که می‌کند بر اسب خود سوار می‌شود و بر بالای بلندترین تپه که وسط معرکه قرار گرفته بود، بالا می‌رود و خود نیز بر بالای اسب می‌ایستد تا همگان او را ببینند. سی‌هزار یا هفتاد هزار لشکریان دشمن، همه حسین را ببینند و سخنانش را بشنوند. حسین (ع) شروع به سخن می‌کند. اولین سخنش شهادتین است، **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ**؛ زیرا آن قدر علیه او تبلیغات شوم به راه انداخته بودند که مسلمانانی که او را محاصره کرده بودند، نمی‌دانستند که این پسر علی است، نمی‌دانستند که او پسر فاطمه زهرا (س) است. فکر نمی‌کردند که او مسلمان باشد. می‌گفتند کافر است، خارجی است، از دین خارج شده است. بنابراین او شهادتین می‌گوید که این تبلیغات شوم دشمن را خنثی کند. چیزهایی که برای ما بدیهیات به شمار می‌آید.

همه می‌دانید که حسین مظهر شهادت است، مظهر ایمان است؛ اما در آن روزگار مردم نمی‌دانستند که او مسلمان است. فکر می‌کردند که کافر است، اجنبی است، از دین خارج شده است و امام حسین (ع) مجبور بوده که بدیهی‌ترین بدیهیات را بازگو کند که: ای مردم من مسلمانم، من پسر **علی و فاطمه**ام و می‌بینید که دشمن هل‌هل می‌کند و اجازه نمی‌دهد که این صدای حق حسین به گوش سربازان برسد.

چنین نظام‌ها و چنین سیستم‌ها در عالم وجود داشته است که حتی بزرگ‌ترین مظاهر انسانیت و فداکاری و ایمان و تقوا و شهادت، این‌چنین در زمان خود از طرف مردم خود تکفیر شده‌اند، مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اند و خیلی وقت می‌خواهد که این کشمکش‌های زندگی و حیات، آن‌چنان انسان‌ها را به هم بمالد، جامعه‌ها را زیر و رو کند، انقلاب‌ها، قیام‌ها، کشت و کشتارها اتفاق بیفتد تا مردم به آن درجه رشد و آگاهی برسند که خواهان عدل و عدالت شوند، عدل و عدالت را بپذیرند و بتوانند با کسی که علی‌وار باشد زندگی کنند.

و بنابر فلسفه‌ی تشیع می‌دانید که آن روز، روزی است که امام مهدی (عج) ظهور می‌فرماید و همان رسالت مقدس را در جامعه پیاده می‌کند. آن روز، روزی است که براساس این تجربه‌های تلخ تاریخ، انسان‌ها آماده شده‌اند، پذیرا شده‌اند تا علی صفتی را بپذیرند و در يك

جامعه‌ی متعادل زندگی کنند و راضی باشند که پایه‌های ظلم و فساد از آن اجتماع برکنده شود. اکثریت مردم عدل را آن‌حایی می‌خواهند که به منفعت آن‌هاست، به مصلحت آن‌هاست؛ اما آن‌جا که به مصلحت آن‌ها نیست آن را رد می‌کنند، آن را طرد می‌کنند. این‌چنین است علی، بزرگترین رمز انسانیت، که به قول دوست ما، دکتر شریعتی خداگونه شده است، انسانی که از حد لجنی آن‌قدر بالا رفته است که جز خدا نمی‌بیند، جز خدا نمی‌گوید، جز خدا نمی‌خواهد و محو خداست.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

این علی است. می‌دانید این شخصیت بزرگ در عین این قدرت و در اوج عدالت با آن روحیه‌ی لطیف و آن راز و نیازها و آن عشق‌بازی‌های عارفانه که شاید انسانی که در صحنه‌ی روزگار بیش از هر کس تجلی تکامل انسانیت بوده است، علی است و یکی از بهترین کلماتی که این مرد بزرگ در دعاهایش از زبانش جاری شده است، این کلامی است که هم‌اکنون برای شما بازگو می‌کنم. امام علی (ع) می‌فرماید:

«الهي اي خدای من به بهشت تو طمعی ندارم و از دوزخ تو نمی‌هراسم. محرك من در این عالم فقط عشق توست، مرا بسوزان. خاکسترم را به دست باد بسپار؛ اما لحظه‌ای مرا از خود دور مکن. ای خدای بزرگ من تاجر پیشه نیستم، من به خاطر تجارت دنبال تو نیامده‌ام.»

می‌دانید کسانی که به خاطر ثواب یا ترس از دوزخ اعمال انجام می‌دهند و علی آن‌ها را تاجر می‌نامد. علی کسی است که به خاطر عشق آن‌چنان محو وجود خدا شده است که همه‌ی عالم وجود، حتی بهشت و دوزخ برای علی ناچیز است همه را فراموش می‌کند، فقط يك چیز در نظرش مجسم است و آن خداست که همه وجودش از این خدا پر شده است. اراده‌اش اراده خداست، خواسته‌اش خواسته‌ی خداست، آرزویی جز آرزوی خدایی نمی‌کند، خواسته‌ای ندارد. این را انسان کاملی می‌گوییم که خداگونه شده است و این انسان کامل هم‌چنان که می‌دانید - در اوج قدرت‌ش در نیمه‌های شب در کنار نخلستان‌های فرات یکه و تنها قدم برمی‌دارد. گامگاهی که فشار غم و درد بر قلب لطیفش فشار می‌آورد، سر خود را به داخل چاه فرو می‌برد و ضجه می‌کند، فریاد برمی‌آورد، راز و نیاز می‌کند.

از بزرگترین و معروفترین دعاها در مکتب تشیع دعای کمیل است و می‌دانید دعا کیمل را علی برای کسی نگفته است. نمی‌خواسته

است که بعد از او کسانی بیایند و بگویند علی چه مرد بزرگی بود، چه دعای زیبایی دارد، بلکه علی خود یکه و تنها به میان نخلستان‌ها می‌رفت و با خدای خویش راز و نیاز می‌نمود. آن‌گاه کمیل که یکی از دوستان علی بود، هنگامی که می‌بیند علی شب‌ها یکه و تنها از شهر خارج می‌شود، حس کنجکاویش تحریک می‌شود. یک شب او را دنبال می‌کند، به سپاهی او می‌رود. در پشت درختان مخفی می‌شود. علی (ع) راز و نیاز می‌کند و راز و نیاز او همین دعایی است که کمیل از علی (ع) در آن شب ذکر کرده است که به نام کمیل مشهور شده است. این راز و نیاز علی است. توجهی ندارد که دیگران چه فکر می‌کنند، چه می‌اندیشند، آیا او را تکفیر می‌کنند؟ آیا او را می‌پذیرند؟ برای او علی السویه است. راز و نیازی است که از آتشفشان وجودش سرچشمه می‌گیرد و در آسمان منتشر می‌شود و کمیل از زبان او می‌شنود و بر قلبش جاری می‌شود.

چنین مردی که می‌بینید در هر بعدی از حیات به درجه‌ی تکامل می‌رسد و با تمام این‌ها قلبش از غم و درد انباشته است، رنج می‌برد احساس شکنجه می‌کند و همه را این‌چنین تحمل می‌نماید. و می‌دانید اولین کلمه‌ای که پس از خوردن ضربت شمشیر بر فرقش از زبانش بلند می‌شود، می‌گوید:

«ای خدای بزرگ آزاد شده‌ام.»

از این دنیا و مافی‌ها و از این تعلقات آزاد شدم. مردی به این درجه عرفان و خدای گونه شدن. ما شیعیان او افتخار می‌کنیم که چندی شخصیتی را به عنوان مظهر انسانیت و رمز رسالت پذیرفته‌ایم و به او عشق می‌ورزیم و سعی می‌کنیم که به دنبال او برویم.

و این شب شب مبارک اوست. شبی است که دنیا را ترک می‌کند تا ابدی گردد. از دنیای مادی آزاد می‌شود تا در روح جامعه و انسان‌ها و تاریخ برای ابد باقی بماند.

من از خدای بزرگ می‌خواهم که به حق این شب مقدس ما را هر چه بیشتر به این علی بزرگ و شناخت او نزدیک سازد.

از خدای بزرگ می‌طلبم که راه و رسم علی را هر چه بیشتر مقابل دیدگان ما قرار دهد.

از خدای بزرگ می‌طلبم که توفیق درک مدینه‌ی فاضله‌ای را که علی می‌خواهد به وجود بیاورد، مدینه فاضله‌ی را که عدل و عدالت بر آن مستقر شود، مدینه فاضله‌ای را که ظلم و ستم برای همیشه ریشه‌کن شود و امام زمان آن را اداره کند به ما عطا فرماید.

از خدای بزرگ می‌طلبم که همه‌ی ما را هدایت فرماید، و ما را از
مصلحت‌طلبی، خودخواهی، غرور و تکبر نجات بخشد و راه راست را
در مقابل ما روشن بنماید.

دشمنان اسلام و دشمنان انقلاب ما را از ابرقدرت‌ها که در
خلیج فارس علیه ما می‌جنگند و عمّال داخلی آن‌ها را نابود گردانند.
منافقینی را که در میان ما توطئه‌افروزی می‌کنند و آتش می‌افروزند همه
را رسوا گردانند.

از خدای بزرگ می‌طلبم که امام امت ما را که نماینده امام زمان
است، سلامتی و طول عمر عطا فرماید.

والسلام و علیکم و رحمه‌الله و برکاته